

داستان غلام حیدر



قصه عامیانه آذربایجان

علیرضا ذبیحی



داستان غلام حیدر

قصه عامیانه آذربایجان

یه زبانهای فارسی و ترکی

متن پی دی اف : ۱۳۹۱ ه.ش

www.zihagh.blogspot.com



رمان اقتصادی نیک و کلد

«آرژانتین» رمان

غلام حیدر داستانی
علیرضا ذبیح

چاپ اول : ۱۳۷۶ - ۱۰۰۰ نسخه
ناشر : مؤلف

حروفچینی : مؤسسه سهند
لیتوگرافی : رنگین
چاپ : هاتف
صحافی : لکلری

رقمیت لکری

مراکز پخش :
تبریز : نشریه صاحب (میدان شهر داری - اول ارتش شمالی - تلفن ۵۲۲۰۰)
خوی : مطبوعاتی استاد شهریار (خیابان طالقانی - تلفن ۲۷۹۹۹)

بهاه : ۳۰۰ تومان

داستان غلام حیدر

در زمانهای سابق که شاه عباس پادشاه ایران بود و پایتخت او را اصفهان نصف جهان می نامیدند، شبی در خواب می بیند که شهرهای آذربایجان در میان دود و آتش می سوزد. شاه عباس از خواب می پرد و وزیرش الهوردی خان را به حضور پذیرفته و از وی تعبیر خواب اش را می پرسد. الهوردی خان انگشت اش را در میان ابروانش نهاده و بعد از کمی به فکر فرورفتن می گوید:

" قبله ی عالم به سلامت! ماباید امسال به آذربایجان می رفتیم که نرفتیم و از درد و غصه ی مردم بی خبریم. اگر امر بفرمایید راهی شویم تا آذربایجان را از نزدیک دیده و نگرانی هایمان برطرف شود."

آنها به سرعت اسباب سفر بسته و بعد از سفارشات لازم، بالباس تاجری راه افتادند. بیشتر راه را آمده بودند که برف و بوران، باعث می شود راه را گم کنند. از ناچاری بالاپوششان را بر سرکشیده و افسار اسب هاشان را رها می کنند تا اسب ها خود به یک آبادی برسند. وقت و هنگام آن رسید که اسبها ایستادند و تا شاه و وزیر بالاپوشهاشان را کنار می زنند دیدند که مقابل خانه ای هستند و اما آنجا کجاست هیچ نمی دانستند. از اسبها پیاده شده و درب خانه را که می زنند پیرمردی به نام " پیران " در را به روی آنها باز می کند. پیران مردی مهمان نواز بود و کمتر اتفاق می افتاد که مهمانی نداشته

باشد. تا آنها را دید بفرمزد و شاه و وزیر داخل خانه شدند. پیران هم از فرصت استفاده کرده و اسبها را به اصطبل برد که علوفه دهد. خورجین ها را نیز از زین اسبها پایین آورد و برد داخل خانه که تحویل مهمان ها بدهد. از زن و دخترش نیز خواست که فوری غذا حاضرکنند. شاه که حالی اش شده بود آنجا " شلمه کان " از دهانت ارومیه است روبه وزیر کرده و می گوید :

" معرفت این مرد را بنگر ! دریای معرفت است. روستایی در میان کوه های دور و این همه آدمیت. کان ادب است این مرد. "

تا غذا حاضرشد دختر پیران که اسم اش " دلشاد " بود با مجمعه ای پر وارد شد و سلام کرد و تا چشم شاه به او افتاد، دید که عجب دختر زیبایی است. مهر دختر چنان دردل او افتاد که يك دل نه، بلکه صددل عاشق دختر شد. تا دختر برود و کم و کسری سفره را بیاورد طبع شاه جوشید و گفت :

عاشق جانان شدن ای جانا، یقین که از جان خود می گذرد

هرکسی این خط و خال خوش را بنگرد، همه ی خوبان را فراموش می کند

اگر افراسیاب نیز چشم مست تورا ببیند

تاج شاهی را از سر انداخته و از ایران و توران می گذرد

اگر ابروان اش تیری به لشکر کیخسرو ببندازد

رستم و تیمور و برزو کریمان را به تیرش می دوزد

اگر خال تورا زاهد ببیند، تسبیح اش را دور می اندازد

مثل شیخ صنعان می شود که از دین و ایمان اش صدبار می گذرد.

دختر آب به دست وارد می شود و شاه که خود را " تاجر عباس " معرفی کرده بود دوباره به زمزمه ی اشعار می پردازد :

زیبا صنمی است که چهره اش جهان را نورانی کرده است

خیره در رنگ چشمان اش شده ام

خدا آفریده و هدیه ی جهان اش کرده است
چه شکاری که نصیب من شده است .

الهوردی خان می گوید :

"واقعا که شعرهای زیبایی هستند . اما اول بگذار بخوریم و بعد بگو ."

پادشاه می گوید هنوز تمام نشده و گوش کن :

یار در مقابلم ایستاده است

یارب مگر یار ، عاشق اش را می کشد ؟

خدا آفریده یار عاشق را

این زلف و موی مشکي و چشمان زیبارا .

تاجر عباس حرفهایش را برای تو می گوید

ای مینا قد و طوطی زبان ای یار

سالها در این دنیا سیرو سیاحت کردم

ندیدم چشمی به زیبایی رنگ چشمانت .

شاه عباس رو به الهوردی خان کرد و گفت : " قبل از آن که نان این مرد را بخوریم باید

که حرف دل مرا به او بگویی . از خدا پنهان نیست از تو چه پنهان که من عاشق این

دختر شده ام . اگر دختر نامزدی نداشته باشد باید او را برای من عقد کنی . اگر هم دختر

شوهری دارد همین حالا باید از اینجا برویم ."

پیران وارد اتاق شد و دید که مهمان ها چیزی نخورده اند . فکر کرد که شاید تاجر باشی

ها این غذاها را نپسندیده اند و شاید هم می ترسند که سمی باشد . پیران تعارف کرد و

گفت : " اول از همه من از این خوراکیها می خورم که خدای نکرده اگر شکی است

برطرف شود . " اما الهوردی خان از خوشمزه بودن غذاها صحبت کرد و با حالتی

شرمسارانه گفت : " موضوع چیز دیگری است . رفیق من که تاجر سرشناسی است

عاشق دخترت شده و می خواهد او را عقد کند . اگر با این وصلت راضی باشی غذایت را می خوریم و اگر نه از پای سفره بلند می شویم ."

پیران گفت من حرفی ندارم و اما باید با خود دختر صحبت کنم . دختر که موقع آماده کردن سفره تاجر باشی را دیده بود گفت : " اختیارم دست پدرم است . سرم را به هر طرف ببرد دلم رضاست ."

دوماه گذشته بود و هنوز شاه از آن منزل بیرون نرفته بود. رزوی الهوردی خان به پادشاه گفت : " زمان چرخیده و روزگاری سپری شده و وقت آن است که راهی شویم . روزگار چنان خوش گذشته که حساب رزوی ماه از دستمان دررفته و اکنون در اصفهان نگرانند ."

رزوی شاه عباس، الهوردی خان و پیران و دلشاد و مادر زن اش را یکجا جمع کرد و گفت : " من تاجر باشی چهل تاجرم و آنها دوماه است که منتظرند . به این خاطر هم باید راه بیفتم . " سپس دست برد به خورجین اش و هرچه طلا و جواهر در خورجین بود ریخت زمین و گفت : " دنیا همه اش مرگ و نیستی است و دیدی که رفتم و بازنگشتم . ناموسم امانت شما باشد و این طلاجات و نقره و جواهر نیز نثار شما که تا عمرتان به دنیااست هرچه خرج کنید تمام نمی شود ."

شاه عباس با سوگلی اش وداع کرد و تا دلشاد گفت که " سفرتان به سلامت و اما ما به زودی صاحب فرزندی خواهیم شد " شاه عباس بازوبندی از جیب اش در آورد و گفت : " روی نگین این بازوبند نوشته شده اصفهان نصف جهان شاه عباس حنت مکان و خواسته ام این است که اگر صاحب پسری شدیم این را بر بازوی راست او ببند و اگر صاحب دختری شدیم بفروش و خرج جهازیه اش کن . "

شاه عباس از دلشاد خداحافظی کرد و سپس با الهوردی خان راهی اصفهان شد . آنها منزل به منزل اسب تاختند و تا رسیدند به تاج و تخت خود . چنانچه می گویند آن که از چشم دور است از دل نیز بیرون است . شاه هم برای آوردن دلشاد آن قدر امروز و فردا

کرد که به کلی از یادش رفت. نه ماه و نه روز و نه دقیقه گذشته بود که دلشاد صاحب پسری شد. اسم اش را حیدر گذاشتند. ایل و طایفه لقب " بیگ " به او دادند و نام اش شد " حید بیگ ".

حیدر بیگ کم کم بزرگ شد و به مکتب رفت. روزی از مکتب برمی گشت که با پسری دعواش شد. حیدر بیگ در دعوا کتک سختی به حریف زد و مادر او که پیرزنی مکار بود گفت:

" تو گناهی نداری. آدم بی پدر بهتر از این نمی شود. معلوم نیست که پدرت کیست!" حیدر بیگ تا این را شنید در فکر فرورفت و تا به خانه رسید با حالت قهر مادرش را کنار زد و دست برد به خنجر و گفت:

" به خداوندی خدا قسم که اگر راستش را نگویی نام و نشان تو و خودم را با همین خنجر از روی زمین پاک می کنم! بگو ببینم پدر من کیست؟"

چشمان مادر پراشک شد و شروع به تعریف تقدیر خود کرد و این که پدرش یک تاجر باشی است و رفته که برگردد و هنوز برنگشته است. حیدر بیگ تحمل اشکهای مادر را نیاورد و با این حرفها به او دلداري داد:

دور سرت بگردم ای مادر گلرخ ام

من می روم و پدرم را می آورم

از شدت آتش مثل پروانه می سوزم

می روم و می گردم و پدرم را پیدا کرده و می آورم

خدا آفریده جنت و باغ را

اگر طبیبی بیا و زخم مرا ببند

مصرو حلب و اصفهان و شام را

زیر پا نهاده و پیدا می کنم پدرم را

حیدرم و صدا می زنی شاه حیدر را

آن که آتش به بنای کافران زد و به فتح خیبر برخاست
مصر و کاشان و حلب را می گردم
پیدا کرده و می آورم پدرم را.

حیدریبگ داشت این حرفها را می گفت که پیران و خان ننه اش نیز رسیدند و هرچه کردند او را از سفر باز دارند ممکن نشد. فردایش پیران به بازار رفته و يك اسب عربي و لباس شکاری و تبر و تبرزین و تیرکمان و نیزه و سپر و شمشیر خرید تا حیدریبگ را مسلحانه راهی کنند. دلشاد به هنگام وداع با حیدریبگ، دل اش به این جدایی راضی نشد و ضمن گریه به احوال خودش، از فلک چنین شکایت کرد:

داد از دست این فلک

روز خوشی ندیدم از دست این فلک

فلک مرا در کدامین روز آفریده ای

چرا فتنه و غوغا از زندگی ام کم نمی شود

زیبارویان در باغچه و باغ می گردند

اما دل من داغ و بریان است

کارم شب و روز گریه است

از حال و روز من بی خبری فلک

مگر چه کرده ام که فلک چنین کج مدار است

وروزبه روز بر درد و غم من می افزاید

دلشاد می گوید که من با پسر من جان گرفته ام

و سینه ام رابا ترانه هایش سرشار می کنم فلک

مادر می گرید و پسر دلداري می دهد و پسر می گرید و مادر دلداري می دهد و تا که

دلشاد بازوبند یادگاري شوهرش را به پسرش می دهد و می گوید:

" پدرت یکی از تاجر باشی های معروف اصفهان بود و موقع رفتن این بازوبند را به من سپرد و گفت اگر فرزندانم پسر بود این را بر بازویش ببند که می آید و مرا پیدا می کند ."

حیدر بیگ افسار اسب را به طرف اصفهان برگرداند و با طی منازل به کاروانی برخورد که به اصفهان می رفت و او نیز با کاروان همراه شد . سرانجام روزی رسید که وارد اصفهان شدند و او با جداشدن از کاروان تمام روز را گشت و گذار کرد و شب را خسته در گوشه ای گرفت و خوابید . در این حین شاه عباس و وزیرش الهوردی خان با جامه ی درویشی در شهر می گشتند که با صدای پای اسبی ایستادند . سرک کشیدند و دیدند که کنار اسب ، جوانی در خواب فرورفته است . حیدر بیگ با صدای آنها سراسیمه از خواب پرید و دید که دو درویش بالا سرش ایستاده اند . آنها پرسیدند جوان تو کی هستی و اسمت چیست و از چه رو چنین یکه و تنهایی که دل حیدر بیگ به درد آمد و چنین گفت :

" مدتی است که ترک وطن کرده ام

از ایل و تبارم دور افتاده ام درویش

مادرم را چشم به راه گذاشته ام

از این رو چنین زخمی و تنهایم درویش

شاه عباس به الهوردی خان گفت : " پسر معمولا از پدرش صحبت می کند و اما از این مادرش صحبت کرد و حتما دلیلی دارد . " حیدر بیگ که حرف او را شنید گفت پس به عرض من توجه کن بابا درویش:

" اشتیاق و میل بلبل به گل است

همانطور که آهو در کوه می گردد و گرگ در بیابان

مادرم حامله بود و پدرم اسیر غربت

از سر و سینه زخمی ام درویش

بلبل شیدا در میان گلها نشستہ

اگر غافل باشی دنیا فریبیت می دهد

مادرم می گرید و پدرم چشم به راه است

از ایل و تبار گلم دورم درویش.

آنها می گویند: " حالا که غریب و غربت نشینی بیا و غلام ما شو! " حیدر بیگ نیز

در ادامه ی سخن اش چنین می گوید:

حیدر بیگم و دردو بلای شما به جانم

حالا که خواستید غلام شما می شوم

بعدش هم از قضا و بلایم می گویم .

حیدر بیگ افسار اسب را گرفته و همراه آنها راه می افتد و به جایی می رسند که با

زدن در ، مأموری که به وظیفه اش آشنا بود حید بیگ را تحویل گرفته و اسباب

استراحت اش را فراهم می کند .صبح که می شود دو مأمور برای بردن او می آیند و

می گویند: " به پیش درویش های دیشبی می رویم . " با آنها همراه می شود و قتی چشم

باز می کند می بیند که در قصر پادشاه است . تا چشم شاه عباس به قد و قامت این

جوان افتاد چنان محبت اش در دل او جا کرد که وی را رئیس غلامان کرد و اسمش را

گذاشت "قوللار آغاسی حیدر بیگ ، یعنی حیدر بیگ آقاي غلامان . "

غلامان شروع به حسادت کردند و به فکر چاره ای افتادند که طوری او را از سر

راهشان بردارند و به او گفتند: " روزی از پادشاه اجازه ی شکار بگیر که به شکارگاه

برویم . " غلام حیدر نیز از شاه اجازه گرفت و همراه چهل غلام به شکار رفت .

غلامان دست به یکی کردند و او را به کوهی بردند که انجا اصلا شکاری یافت نمی شد

. غلام حیدر دست به نگین زین نهاده و با دوربین ، دورترها را رصد می کرد که

ناگهان گوزنی دید که در گردن اش قلاده ای طلا بود و در پشت اش زینی از مخمل .

غلام حیدر به غلامان دستور داد که گوزن را محاصره کنند و خود نیز کمند در

دست، اسب اش را انداخت در پی گوزن. گوزن دوری زد و از میان غلامان گذشت و دررفت. غلام حیدر تا به خودش بیاید دید که غلامان دست بر شمشیر به سوبش هجوم می آورند.

در همین هنگام بود که چشمان غلام حیدر کاسه ای خون شد و همچون برق آذرخش دست به قبضه ی شمشیر برد و همه ی غلامان را مثل خیارتر به دونیم کرد. مثل يك کشتی که در دریا غرق شود فکرو خیال داشت او را خفه می کرد که اسب اش را چون باد دوباره دنبال گوزن می تازاند و می رود و چه رفتنی. از این کوه به آن کوه و از این صخره به آن صخره و اما دستش به گوزن نمی رسد. در کنار چشمه ای از اسب پیاده می شود و با صفایی به سر و رویش، به سنگی تکیه می دهد. خداوند به هیچکس تقدیر بد نصیب نکند و غلام حیدر نیز اندیشناک بخت اش، به خوابی عمیق فرو می رود. در خواب می بیند که گویا عالم واقع است و شخصی از او می پرسد: "از چه رو در دریای غم گرفتاری؟ جوانمردان باید سینه ی خود را برابر بلاها سپر کنند!" و بعدش از سرنوشت غلام حیدر می پرسد و بعد می گوید: "نترس که خدا کریم است. حالا از میان انگشتم نگاه کن ببین چه می بینی؟"

غلام حیدر تا نگاه کرد دید آن گوزن مشغول چراسست و درمیان سیه چادرها يك چادر چهارفصلی وجود دارد و دختری در مقابل اش ایستاده که گویی ماه شب چهارده است و دماغ و دهن چون فندق و گردن اش عینهو درنای بغداد. گیسوان اش از یمین و یسار موج برداشته و قد چون سرو است و مژگانش تیرخدنگ و گونه و چانه اش میزان و متناسب. غلام حیدر که شیفته ی زیبایی دختر شده بود گفت: "الهی که من فدات شوم آغا. این دختر ارز کدام ایل و تبار است" آن شخص نورانی در جواب گفت: "این زیبا رو که دیدی دختر جمشید شاه حاکم کشمیر است. اسم اش سوسنبر است و او را به زور نامزد پسر عمویش احمد خان کرده اند. اما خداوند این دختر را پیشانی نوشت تو کرده و اگر دختر را به اصفهان ببری پدرت را نیز پیدا خواهی کرد." غلام حیدر

از رویایش در آمد و دید که اطراف اش کسی نیست . اما قلب اش چنان به شدت می تپید که نگوو نپرس. پاشدو سوار اسب تا گردنه ی روبروبالا رفت و دید که گوزن در حال چراست . اسب اش را به سرعت تاخت و وقتی نزدیک گوزن رسید ، گوزن سراسیمه و با سرعت وارد آلاچیقی شد .گوزن عرق می ریخت و دل اش از ترس بیرون می زد . دایه ی سوسنبر از آلاچیق بیرون رفت که ببیند چه خبراست که چشم اش به جوانی دلاور برخورد . جوانی که حمایل ها و مدال های سینه اش نشان می داد آدم حسابی است . دایه دید که اگر چشم شاهزاده سوسنبر به این جوان بیفتد در مقابل این زیبایی و ملاححت و شجاعت ، حیران خواهد ماند .حیله ای اندیشید و سوسنبر را از خواب بیدار کرد و گفت : "پاشو ببین که گوزن نازنین ات در چه حالی است ؟ کم مانده که زهره ترك شود. کسی که او را تعقیب می کرد نیز بیرون چادر ایستاده است ."

شاهزاده تا نگاهی به بیرون انداخت دید همان جوانی است که لحظه ای پیش او را در خواب دیده است . یقین کسی که این جوان را نشان اوداده اورا نیز به آن جوان نشان داده است . دایه تا حال دختر را آشفته دید قسم خورد که به نوعی انها را از هم برنجانند بلکه آن جوان راه خود را بگیرد و از آنجا برود .سوسنبرگفت اومهمان ماست و به چادر دعوت اش تا خستگی اش در برود و اما دایه در عوض گفت : " اگر گشنه ای نان ات دهیم و اگر گدایی پول ات بدهیم ."

غلام حیدر از این سخن برآشفته و به دایه خشمگین شد . سوسنبر ناچار خود به بیرون آمد و گفت : " از چه رو رنجیدی و بگو ببینم از این آمدن منظورت چیست ؟ " غلام حیدر که بر اسب سوار بود رویش را به سوسنبر دختر جمشید شاه گرفت و گفت :

سروناز زیباییان

به دیدار تو آمده ام

عشوه و ناز کم کن ای یار

برای سلام آمده ام .

دختر دید ای داد و بیداد او مرا یار صدا کرد و لذا برگشت و گفت: " ملتفت هستی که چه درای می گویی؟ تو مگر مرا می شناسی که به من یار نیز می گویی؟ " غلام حیدر گفت الآن می گویم که چرا به تو یار می گویم:

خواب بودم و در رویایم دیده ام

که زلفان ات را با مُشک و عنبر بافته ای

مولا جانی تازه به من داده است

آمده ام که ای یار تو را ببینم .

با این حرفها دختر نیز رویای خود را به یاد آورد و برای امتحان او پرسید که مولای تو کیست و غلام حیدر جواب داد:

بیا و در حق ام بدی نکن نازنین

خدا تورا به محکمه می کشاند

مولای من شاه مردان است

آمده ام که ای یار تورا ببینم .

دختر گفت: " اگر مرا مولایت به تو نشان داده پس بگو نام ام چیست؟ " غلام حیدر در جواب اش گفت:

برف کوه ها آب می شود

آب ها بر رودها می ریزد

ای یار حیدر سوسنبر

آمده ام که تورا ببینم .

سوسنبر گفت: " حالا که چنین است اینجا يك استاد ساز و سخن است که اسم اش " عاشیق خیدیر " می باشد. باید که با او به بحث و مجادله برخیزی و اگر جواب او را دادی عوض وی تورا اینجا نگه خواهم داشت و اگر ندادی گردن ات را خواهم زد . "

عاشیق خیدیر را که یک عاشیق حقیقی بود و حرفهایی داشت که رنگ روشنایی به خود ندیده بود صدا می زنند و او با ساز خود شروع به شعر و آواز می کند:

عرضی دارم ای فرزند مسلمان

طرح دنیا در چه روزی ریخته شد

بنایش را کی ریخت و بذرش را چه کسی پاشید

کی آبیاری کرد و به مرزبندی پرداخت

غلام حیدر در جواب گفت :

جواب خود را بگیر ای عاشیق خیدیر

طرح دنیا در روز شنبه ریخته شد

آدم صفی الله و جبرائیل مؤمن

جهان را آبیاری کرد و مرزش را کشید

عاشیق خیدیر دوباره با ساز و آواز چنین گفت :

چه کسانی به پدر خود دروغ گفتند

کی بود که یکه و تنها روی سنگی در قعر چاه ماند

آن کی بود که جمشید را از تخت سلطنت اش برکنار کرد

آن کی بود که سخن حق گفت و بردار کشیده شد

سوسنبر در این لحظه نقاب اش را کمی کج کرد و با حرکت ابروهایش به او فهماند که

اگر بتوانی جواب او را بدهی تمام عمر برابریم و ملتفت باش! غلام حیدر گفت :

فرزندان یعقوب بودند که حرف دروغ زدند

یوسف بود که در قعر چاه تنها بود

علی بود که جمشید را از تخت اش پایین کشید

حلاج بود که حق گفت و بردار کشیده شد

عاشیق خیدیر دوباره پرسید :

آن کی بود که در آتش عشق افتاد
 در میان شعله ها سوخت و شعله کشید
 چندانسال دنبال عشق اش افتاد؟
 از چه رو سن اش را عقب کشیده و جوان تر شد
 غلام حیدر چنین پاسخ داد :

زلیخا بود که در آتش عشق بریان شد
 در میان آتش ها سوخت و شعله کشید
 هفت سال تمام دنبال یوسف افتاد
 از آن رو نیز سن اش عقب کشیده شد
 عاشیق خیدیر آخرین حرف اش را با این امید که غلام حیدر را دچار تنگنا کند و در
 این مباحثه برنده شود چنین گفت :

خیدیر می گوید دشمن از هر طرف محاصره ام کرده است
 یقه ام در دست جلادی مانده است
 آن کی بود که عصایش را بر آب زد
 آب که شقه شد چند پاره گشت
 غلام حیدر در جواب گفت :

غلام حیدر مولایش را در اینجا دید
 موسی عصایش را به رود نیل زد
 به امر خدا آب کنار کشید و دوشقه شد
 و همه ی قشون خود را عبور داد

غلام حیدر از این مسابقه سربلند بیرون آمد و سوسنبر چنان خوشحال شد که مهرش
 به غلام حیدر افزون گردید . عاشیق خیدیر چادرش را جمع کرده و ساز اش را
 برداشته و می رفت که سوسنبر غلام حیدر را به چادر خود فرا خواند . اما دایه که از

طرف نامزد سوسنبر مأمور بود تا هرچه اتفاق می افتد را به احمد خان گزارش بدهد فوری پرده ای در وسط چادر کشید . غلام حیدر می گفت و دختر گوش می کرد و دختر می گفت و غلام حیدر گوش می سپرد . با این وضعیت آنها مشغول صحبت بودند که وقت شام شد و تا خوردن و آشامیدنی رسید آنها رو در روی هم نشستند . گفت و شنود آنها که تاصبح پایید دایه را نگران کرد و خود را به سوسنبر رساند و گفت : " هرچه گفتید و شنیدید و حتی پچیچه هایی که کردید را در دفتری نوشته ام که تحویل پسرعمویت احمد خان بدهم . اگر می خواهی این کار را نکنم پس هرچه می گویم گوش کن ! " مزگان سوسنبر خیس اشک شد و برای فریب دایه ، به غلام حیدر چنین گفت :

از دیدن ات ای جوان سرافراز شدم
 اما ای زیبا چشم ، حالا پاشو و برو
 پرده ی عصمت را به صورت ام کشیده ام
 حالا ای زیبا چشم ، پاشو و برو
 در هر شهری سلطان و خان پیدا نمی شود
 در هر مردی جوهر و کان یافت نمی شود
 اگر اهل وفایی بدان که من جانان تو نمی شوم
 حالا ای زیبا چشم ، پاشو و برو
 برف این کوه های بلندم
 بار باغچه های نورس ام
 سوسنبرم و یار احمدخان ام
 حالا ای زیبا چشم ، پاشو و برو

غلام حیدر که حالی اش بود قضیه چیست از این حرفها نرنجید و گفت : " با این حرفها رفتنی نیستم و هر وقت دل ام کشید می روم . " دایه که چنین شنید به سوسنبر

گفت: " ما یکماهه به گردش آمده بودیم و حالا چهل روزشده . دستوریده که سیه چادر ها را برگنند که قشون خیلی وقت است که از وطن جدا افتاده است." سوران اسب ها را بار زده و مشغول رفتن شدند و اما کسی به چادر غلام حیدر دست نزد . قشون راه افتاده بود و سوسنبر و دایه نیز سوار اسب ها داشتند می رفتند که چون دایه مثل عقرب به غلام حیدر نگاهی کرد اشک سوسنبراز دیدگان اش جوشید. داشتند از پیچ کوه ها رد می شدند که صدای غلام حیدر در گوش سوسنبر پیچید :

ای یار که با صد ناز و عشوه می روی

آهسته برو که من قربان گامه‌ایت شوم

اگر تونخندی هیچ گلی نمی شکفد

قربان ات شوم یار که مثل طوطی شیرین گفتاری

سوسنبر تا این حرفها را می شنود دست در گریبان می کند وبا پاره شدن دگمه هایش ، سینه اش بیرون می افتد و غلام حیدر تا چنین می بیند حرف اش را این طوری ادامه می دهد :

مثل بلبلی ای یار اسیر آتش هایی

می روی و اما چشم در قفا داری

دگمه ها باز شده اند و سینه ات پیدا است

قربان ات ای یار که لبخندت چون کبک ، قهقهه دارد

غلام حیدر مفتون نگاه ها و گریه ها و پویه های سوسنبر شده و مثل شاهینی رو زین قرار می گیرد و دایه می بیند که غلام حیدر به سرعت دارد نزدیک می شود. به این خاطر نیز با غضب به سوسنبر می گوید : " او را چنان واله خودت کردی که انگار گوسفند پرواری است و بوی جو شنیده است . این دفعه دیگر کور خوانده است و خوب گوش کن و هرچه می گویم به او بگو . " سوسنبر می گوید :

ای حییدر که اقای غلامانی

از این عشق دست بکش و راحت ام بگذار
 اگر دستور کشتن ات را بدهم ، کی به حال تو دل می سوزاند
 از این عشق و سودا دست بکش و راحت ام بگذار
 غلام حیدر در جواب می گوید:
 فدایت شوم ای سوسنبر^۲ خانم
 دست بردار نیستم و از راه ام بر نمی گردم ای یار
 این جان شیرین ام قربان تو شود
 از این سودا دست نمی کشم و از راه آمده بر نمی گردم
 سوسنبر در جواب می گوید :
 مثل آب خوردن خلعت ات می دهم
 خون ات را همچون شربت می نوشم
 با این شمشیر دونیم ات می کنم
 دست از این سودا بکش و راحت ام بگذار
 غلام حیدر می گوید :
 در سرزمین شما اردک و غاز یافت می شود
 در سرزمین ما صحبت و ساز
 ندیده ام دختری که شمشیر باز باشد
 از این سودا دست نمی کشم و از راه آمده بر نمی گردم
 سوسنبر می گوید :
 سوسنبرم و حرف ام یک کلام است
 غوطه در دریای عشق می زنم و بیرون می آیم
 با یک شمشیر قربانی ات می کنم
 دست از این سودا بکش و راحت ام بگذار

غلام حیدر می گوید :

حیدر را در آتش عشق رها کرده ای ای نازنین

آتش عشق از جان من زبانه می کشد

انشاء الله که تو را با خود به اصفهان می برم

از این سودا دست نمی کشم و از راه آمده بر نمی گردم

تا حرفهایشان تمام شد دایه گفت : " شمشیرت را چابک بکش و در خون غلطان اش کن.

" سوسنبر نیز پا در پله ی رکاب گذاشته و تا شمشیر می کشد ، نقاب از صورت اش

افتاده و غلام حیدر در مقابل آن همه زیبایی از هوش می رود. سوسنبر شمشیر را بر

فرق سرش فرود آورده و غلام حیدر خونین و آویزان بر زین اسب اش زخمی می

ماند . دایه از این کار خوشحال شده و به سوسنبر می گوید : " تالخطه ای پیش قلب ام

از تو رنجیده بود و اما حالا اگر سرم را نیز ببري حلال ات باشد . "

دختر که از ترس داشت زهره ترك می شد گفت : " حالا که چنین است اجازه بده تا

برگردم و دونیم اش کنم . " افسار اسب را به طرف غلام حیدر گرفته و مثل باد خود را

به او می رساند . سوسنبر می بیند که خون غلام حیدر بند آمده و اما شکاف زخم

پیدااست . سوسنبر غلام حیدر را تا تانزدیکی چشمه می کشد تا خون سر و صورت

اش را بشوید و گریه کنان می خواند :

دور سرت بگردم ای جوان

ای که در این صحرا بیهوشی

خون ریخته بر چشم و ابروان ات

ای پسر که در خون خود غلطانی

ابروان ات کمانی آماده ی پرتاب است

چهره ات هم ماه شب چهارده

کاش که دست ام می خشکید

نمی زدم ات ای جانان من
 قربان شکل ماه و ایروان ات شوم
 عشق تو قصر جان مرا آتش زده است
 اگر به هوش امیدی بیا به شهر کشمیر
 ای خان و سلطان من ای جوان
 سوسنبر دید که غلام حیدر به هوش آمده و اما ناز کرده و چشم باز نمی کند و حرف
 آخرش را چنین گفت :

سوسنبرم و از درد تو زار و گریان ام
 از این حيله که می زنی خبردارم
 صدسال هم بگذرد یارتوأم
 پاشو و خجالت بکش پسر

سوسنبر دست در گردن غلام حیدر انداخت و غلام حیدر هم رخ بر رخ او نهاد .
 سوسنبر گفت : " پسر عمویی دارم به نام احمد خان که دست از سرم بر نمی دارد . اگر
 بخوای که به وصل من برسی برو از شاه عباس که دوست پدرم جمشید شاه است نامه
 ای بیاور که مرا به تو بدهد ! " سوسنبر با وداع از غلام حیدر پا شد و خود را به دایه
 رساند . غلام حیدر هم بلند می شود که به اصفهان برگردد . فکر جدایی ، سوسنبر را
 چنان دلتنگ کرده بود که همچون برگ نعنای می لرزید و با پانصد سواری که دور و
 برش بودند حسرت دل اش شعر و ترانه شده و از لبهایش می ریخت :

صیادی به گشت و گذار این کوهها آمد
 صیاد غافل شد و مرال اش گریخت
 از آب چشم ام رودها گل آلود شد
 سینه ام تیر خورد و زخمی رفت
 اسم غلام در پسران شگون دارد

غم چشم ام راه دوست را آبیاشی کرد
 مرغ اجل در آسمان بال گشود
 تیري به قلب ام زد و زخمي رفت
 نمي دانم از چه رو این مکان را پسندیدم
 صیاد غافل شد و مرال اش رفت
 مثل آهو کوه و دشت را صدا زدم
 تیري به قلب ام زد و زخمي رفت
 چشمان اش بسان شهلا و نرگس است
 حرفهایش همچون گل طلاست
 ابروان اش کمان و چشمان اش آبی است
 صبرم را ربود و قرار دل ام رفت
 سوسنیرم من هم به ایل و تبارم آمدم
 در حیرت گلشن و گل ام ماندم
 شاهینی به دست و بال من نادان افتاد
 نتوانستم صیدش کنم و پر زد و رفت

سوسنیر در حالی که آوازش بلند بود طلاجات گردن اش شکسته و در راه می ریخت که نشانه ای به جای بگذارد. کم مانده بود به کشمیر برسند که دستور داد قشون اتراق کند و سیه چادرها برپا شوند. سواران ایستادند و چادرها به صف شد و سوسنیر در در آلایق چهار فصل اش نشسته و چشمان اش را به راه دوخت.

این ها مشغول خوردن و آشامیدن و استراحت باشند و ببینیم بر سر غلام حیدر چه می آید. اسب غلام حیدر در حالی که می رفت او را آنقدر بالا و پایین می اندازد که خون سرش دوباره می جوشد. در بالای گردنه بی حال از اسب می افتد و قضا و بلاي خود را در نظر آورده و چنین می گوید:

در ولایت و ایل غریب

کسی نیست که از جان زخمی ام خبر بگیرد

دفترِ حُسن ات زبانزد شد و مثل بلبل از گل ات جدا افتادی

از دست مولا من باده ای نوشیدم

در این روزگار تلخ به دادم برس مولا

رو در رویم چند جاده است

نمی دانم از کدام اش بروم

غلام حیدرم و نه مرده ام و نه زنده

قلب ام را با زنجیرها گره زده اند

بابای پیرم مرا اگر در این حال ببیند

یقین که می‌گرید و می‌گوید از چه رو به این روز افتادی؟

حرفهای غلام حیدر تازه تمام شده بود که بالا سرش درویشی می‌بیند. درویش از اسم و رسم او می‌پرسد و این که کجا می‌رود و از کجا می‌آید و با لعاب دهان اش بر زخم او می‌کشد تا بهبودی اش را باز یابد و از او می‌خواهد که به دنبال سوسنبر برود. غلام حیدر از راه رفته باز می‌گردد و بین راه چشم اش به طلا و جواهرات سوسنبر می‌خورد. او به دنبال این نشانه‌ها رفته و به‌گردنه‌ای می‌رسد و چون از بالا به ته دره نگاه می‌کند، چادرهای برافراشته را می‌بیند و آلاچیق چهار فصل سوسنبر را که مثل نگین انگشتری در بین آنها می‌درخشد. صبرمی‌کند که تاریک روشن هوا به سیاهی فرورود. ساعتی از شب گذشته بود که خود را به آلاچیق سوسنبر می‌رساند که با چراغ لاله‌ای روشن بود. دامن چادر را بالا می‌زند و می‌بیند که دایه و سوسنبر در خواب اند. از جیب اش نوشدارو در آورده و با پف کردن آن به چهره‌ی دایه‌ی او را بیهوش می‌کند. سپس سوسنبر را از خواب بیدار می‌کند. دختر تا چشم اش به غلام حیدر می‌افتد انگار که دنیا را به او می‌دهند. تا دمیدن شفق لحظه

اي از حرف زدن نمي ايستند و هوا کم مانده بود روشن شود که از هم وداع مي کنند .
سوسنبر مي گوید : " تا چهل روز در بالاي آن کوه منتظر من باشی اگر آدمم که هيچ
اگر نيامدم ديدار به قيامت . "

غلام حیدر به بالاي گردنه مي رود و سوسنبر هم به همراه قشون به طرف کشمير راه
مي افتد . آنها وقتي به کشمير مي رسند احمد خان خبردار شده و دسته اي سوار کار به
پيشواز آنها مي فرستد تا سوسنبر را به عمارت او آورده و مقدمات عروسي را تدارک
ببينند . اما دل دختر پيش غلام حیدر بود و با جام زهر آماده بود اگر چاره اي يافت نشد
زهر بخورد و جان اش را از دست احمد خان نجات بدهد . به اين خاطر نيز از پسر
عمویش احمد خان مهلتي چهل روزه خواست . از طرفي هم غلام حیدر روزها را مي
شمرد و سي و هشتمين روز بود و سوسنبر هنوز نيامده بود . کاسه ي صيرش ليريز
شد و در سي و نهمين روز ، خود را به کشمير رساند و شباهنگام دري را زد و
خواست ميهمان شود . صاحبخانه که يك پيرزن بود تا در را باز کرد غلام حیدر چنين
گفت :

دور سرت بگردم اي ننه که نام ات براي من پنهان است

اسم اين شهر چيست ؟

به مراد و ايمان ات برسي اي ننه

اسم اين شهر چيست

پيرزن تا او را مي بيند از خوشحالي سر از پاي نشناخته و او را به داخل مي برد . مي
بيند جواني است که نمي شود از او صرف نظر کرد و خودش هم عاشيق است و ساز
در دست دارد . پيرزن که از عاشيق جماعت خوش اش مي آمد مي گوید : حالا که تو
غريبي و اينجا کسي را نداري بيا من را بگير که از مال دنيا بي نيازت مي کنم !"
غلام حیدر سکوتي کرده و بعد گفت گوش کن چه مي گويم اي ننه جان :

ننه جان تو اکنون به يك شتر نحيف مي ماني

تو باید کمرت را خم کنی که بتوانی راه بروی
 چه وقت. توست که به یک جوان دل می بندی
 به نام این شهر چه می گویند؟
 گوشواره در گوش دارد و حلقه بر دماغ
 او غلام حیدر را در آتش فراق اش گذاشته است
 انشاء الله که به زودی به اصفهان می برم اش
 بگو به نام این شهر چه می گویند؟

پیرزن تا این حرفها را شنید گفت: " حالا مطلب را تحویل گرفتم. تو همان ایرانی هستی که سی و نه روز است سوسنبر به خاطرش جام زهر به دست گرفته و منتظر فرداست که اگر از تو خبری نشود با جام زهر خود را بکشد. " غلام حیدر با طلا و جواهرات پیرزن را راضی می کند که به او کمک کند. پیرزن گفت: " چه داری که بادیدن آن بفهمد که خبری از تو دارم؟ " غلام حیدر انگشترش را به او داد و پیرزن بلند شد و رفت به قصر سوسنبر. سرو صدا راه انداخت که در این سی و نه روز کاری از پیش نبردید و بگذارید من بروم بلکه او را راضی کنم. پیرزن خود را به اتاق سوسنبر رساند و از پشت در گفت: " مردم را سرگردان کوهها کرده ای بس نیست و خودت هم از اینجا بیرون نمی آیی. در را باز کن ببین چه می گویم!"
 سوسنبر از حرفهای دوپهلوی او فهمید که خبری دارد و گفت: " روشن تر بگو ببینم چه می گویی؟" پیرزن گیسوان سفید خود را همچون سازی به سینه اش کشید و با آواز چنین گفت:

حرفی دارم با تو ای سوسنبر خانم
 دخترم یار تو میهمان ما شده است
 قربان تو بشود این جان نحیف ام
 دخترم یار تو میهمان ما شده است

پيرزن داشت اين حرفها را مي گفت كه سوسنبر زلفان ياسمن اش را دسته دسته كرد و در جواب چنين گفت :

دور سرت بگردم اي ننه

يار من كي به خانه ي شما آمده است ؟

به مراد و ايمان ات برسي اي ننه

يار من كي به خانه ي شما آمده است ؟

پيرزن كه نام اش پنهان ننه بود در پاسخ گفت :

پنهان ميگويد كه سياهپوش نمان

گل رنگ ات مثل به زرد مي شود

از گل و تبارش دور افتاده

يار تو حيدر به منزل ما آمده

سوسنبر اين حرفها را كه شنيد در را به رويش باز كرد و گفت :

سوسنبرم و حرف ام را چنين تمام مي كنم

به دريائي عشق غوطه خورده و سر بلند مي كنم

جانم به قربان ميهمان ات

حالا فهميدم كه يارم به خانه ي شما آمده است

سوسنبر مشتني طلا به پيرزن داده و از او چاره جويي مي كند . پيرزن هم مي گويد : "

راهي پيدا کرده و غلام حيدر را در لباس زنانه به اينجا مي آورم . " از طرفي هم احمد

خان و دايه به اين قرار مي رسند كه دايه به شكلي خود را به سوسنبر رسانده و جام

زهر را به زمين بريزد . پنهان ننه اما هر چه مي كند غلام حيدر زير بار لباس زنانه نمي

رود و مي گويد : " مثل مردي رفته و اورا نجات خواهم داد . "

شبانگاهان غلام حيدر كمندش را چين چين کرده و به قصر سوسنبر مي رود . مهلت

چهل روزه تمام شده و بايد كه سوسنبر فردا عروس شده و به خانه ي بخت برود .

غلام حیدر قلاب های کمندرا در دیوار قصر محکم کرده و خود را بالا کشید . در این حین دایه از پشت در سعی می کرد سوسنبر را یکجوری راضی کند که دست از لچ و لجبازی بکشد و در را به رویش باز کند که تا سوسنبر خواست در را باز کند احمدخان با لباس عروسی وارد شد و جام زهر را زد و شکست . دختر می خواهد که خود را از ایوان پایین بیندازد که احمد خان جلودارش می شود و می گوید :

آن وقتی که به کوه الوند رفته بودی

دایه هر چه در دفتر نوشته درست بوده

لاله ها در یمین و یسارش می چیدی

بگو ببینم درد تو چیست ؟

سوسنبر می گوید :

آن وقت که در کوه الوند بودم

درد من ، درد عشق بود

لاله ها را نثار قدم اش می کردم

درد من ، درد عشق يك جوان بود

احمد خان می گوید :

آنچه خوانده ایم الف و ب بوده

ی . را نیز در مکتب زندگی خوانده ایم

آن جوان کی بوده و کیست ؟

بگو ببینم درد تو چیست ؟

سوسنبر می گوید :

با صدق و صداقت ، خاص ترین خاص هارا صدا می زنم

زنگار دل ام پاک می شود

نام اش حیدر است و سرور غلامان

دردي که مي کشم درد يك جوان است

احمد خان مي گوید :

احمد خان ام و در کمین اش مي نشینم

حرفه‌ایت را بزن که گوش مي کنم

با اجازه او را قطعه قطعه خواهم کرد

بگو ببینم درد تو چیست ؟

سوسنبر جواب مي دهد :

با صدق و راستي شاه مردان را صدا مي زنم

تا حالا کسي از درگاه او نا امید برنگشته

سوسنبرم و جان ام به قربان حیدر

دردي که مي کشم درد يك جوان است .

غلام حیدر که این حرفها را مي شنید صبر و قرارش را از دست داد و از پنجره وارد

اتاق شد . تا چشم اش به احمد خان افتاد دست به شمشیر برد و اما زود پشیمان شده و

دست نگه داشت . جامه رزم از تن در آورد و به او گفت : " چون سلاحي در بر

نداري کشتي خواهيم گرفت و اگر تو مرا شکست دادي سوسنبر مال تو باشد و اما اگر

من شکست ات دادم يقين که تو را کشته و سوسنبر را خواهم برد ."

غلام حیدر و احمد خان سینه جلو داده و شروع کردند به کشتي گرفتن . بعد از کشا

کشي سخت غلام حیدر او را زمین زد و درحال پا رو سینه ي او گذاشت و باخنجرش

خواست که سر از گردن اش جدا کند . احمد خان اما شروع به شیون و زاري کرد و

غلام حیدر به او رحم کرد . دست و پاي احمد خان را بست و سوسنبر را برداشت و با

کمند خود را به زمین رساند . رفتند به خانه ي پنهان ننه و آنجا سوار اسب شده و به

سرعت از دروازه ي کشمیر بیرون رفتند . اما غلام حیدر در بیرون شهر درنگ کرد

که اگر کسانی به دنبال سوسنبر آمدند با آنها بجنگد و با سربلندی سوگلی اش را به اصفهان ببرد .

هوا که روشن شد سوسنبر دید در کوههای کشمیرند و هر لحظه ممکن است که احمد خان و برادران اش با لشکر خود از راه برسند . سوسنبر به غلام حیدر می گوید پس چرا نمی رویم که وی در جواب می گوید : " مثل این که راه را گم کرده ایم و سخت خسته ام . همچنین از لحظه ای تو را به چنگ آورده ام انگار در استخری از شیر غوطه می خورم و برای هیچ چیزی عجله ندارم . کمی که استراحت کردیم راه می افتیم . " غلام حیدر و سوسنبر از اسبها پیاده شدند و شروع کردند به نماز خواندن .

حالا بشنویم از احمد خان که بعد از مدتی دست و بال اش را باز می کند و به جمشید شاه خبر می برد که شاه ایران چهل پهلوان را برای بردن سوسنبر فرستاده بود که شبانه او را فراری داده اند . جمشید شاه غضبناک شده و لشکر آماده می کند که به جنگ شاه عباس برود . قشون به حرکت در می آید و سوسنبر می بیند که لشکری به سوی آنها می آید و غلام حیدر در خواب است . سوسنبر در حالیکه از چشمان اش اشک می آمد برای بیدار کردن غلام حیدر چنین گفت :

قشون آمده و صف کشیده

علاجی کن غلام حیدر

سینه ام بریان شد

علاجی کن غلام حیدر

تا چشم کار می کند کوه و دشت است

قشون آمده و از حدش گذشته

اینها که می آیند هفت برادرند

علاجی کن غلام حیدر

سوسنبرم و دل ام کباب شد

داغ سینه ام زرنشان شد
 نام ام در دهان ایل پیچیده است
 عاجی کن غلام حیدر
 غلام حیدر که چشم باز کرد دید که منجوق - منجوق اشک از چشمان سوسنبر می ریزد
 و سخت نگران است و برای دلداري به او چنین می گوید :
 سوسنبرِ چشمِ آبی ام
 حالا نگاه کن ببین چه خواهیم کرد
 این دنیا را برای احمد خان تنگ خواهیم کرد
 اسب ام را به جولان در می آورم
 پناه می برم به شاه مردان
 حالا وارد این میدان می شوم
 قیامتی بیا می کنم که نپرس
 کوه و دشت را زیر پا می گذارم
 تو اشکی از دیدگان ات نریز
 حیدرم و هفت برادر را
 یقین که تار و مار می کنم .

غلام حیدر دوربین را داد دست سوسنبر و سوار اسب دور میدان چرخید و با نعره ای بلند حریف خواست . جمشید شاه ، احمدخان را به میدان فرستاد که تن به تن به مبارزه برخیزند . احمدخان و غلام حیدر با چکمه های فولاد و زره بر تن و عمود و سپر و شمشیر و تبرزین و تیرکمان و نیزه و خدنگ در دست به جنگ برخاستند و غلام حیدر کله ی احمد خان را برید و نقش میدان کرد . برادر کوچک احمد خان به میدان آمد که غلام حیدر چنان او را به تیر دوخت که گویی کباب بود و به سیخ کشیده شد . هفت برادر همگی در دست غلام حیدر یکی یکی هلاک شدند و نوبت رسید به جمشید شاه و

خطاب به قشون گفت: " اگر دیدید به من احترام کرد کاری نداشته باشید و اما اگر حمله کرد امان اش ندهید. " غلام حیدر که این وسط رفته بود سوسنبر را ببیند دید که از ته دل می‌گریه و گفت: " چرا گریه می‌کنی؟ کسی که به جنگ می‌رود یا می‌ماند یا می‌میرد؟ گریه برای چه؟ سوسنبر گفت: " این که به میدان می‌آید پدر من است!" غلام حیدر گفت: " نترس ببینیم چه بر سرمان می‌آید. "

غلام حیدر عازم میدان شد و نرسیده به جمشید شاه تمام اسباب و لوازم جنگی را زمین انداخت و به پابوس او شتافت. جمشیدی شاه از او خوش آمد و گفت: " تو کدامیک از آن چهل پهلوان هستی؟ " غلام حیدر جواب داد: " غیر از من کسی نیست. چون سوسنبر را دوست دارم بی‌ترس از جان ام، به تنهایی برای بردن او آمده‌ام. " جمشید شاه خواست که دخترش را ببیند و غلام حیدر به دنبال سوسنبر رفت. جمشید شاه تا دخترش را دید چشمان اش از شوق پراز اشک شد و او را بغل کرد و گفت:

چیزی از چرخ فلک نمی‌خواهم

تنها در این دنیا کاش یک دلسوز داشتم

حرف دل باز کرده و چون خرمن می‌گسترده

کاش کسی بود که حرف دل ام را می‌فهمید

نه دلخوش به مال دنیا هستم

نه شیفته‌ی ثروت و مکان و پول

روزی که حال ام بد می‌شود

بالا سرم کاش کسی را داشتم که برایم می‌گریید

نه شب ام خوش می‌گذرد و نه روزم

نه قلب ام شاد می‌شود و نه رویم می‌خندد

نه صبر دارم و نه طاقت

کاش جانانی داشتم که دل‌تنگ ام می‌شد

روزي که عصا به دست مي گرفتم و راه نزديک ، دور جلوه مي کرد

کاش کسي بود که از داستان ام مي گرفت

جمشيد شاه تا حرفهايش را تمام کرد ديد که ايل و تبار نيز همراه او مي گریند و از پيشاني غلام و سوسنبر بوسيد . سپس به غلام حيدر گفت : " در کشمير بمان که دارو ندارم مال تو بشود . " غلام حيدر هم از قضا و قدرش صحبت کرد و اين که از کجا مي آيد و مقصدش چيست و اين که آرزويي دارد و مي رود اصفهان و زود برمي گردد . جمشيد شاه ، غلام حيدر و سوسنبر را دست به دست هم داده و با آنها وداع کرد . غلام حيدر هم سوسنبر را به اسب خود نشاند و راهي اصفهان شد .

روزي يك منزل و با طي منازل ، منزل به منزل رفتند و رسيدند به اصفهان . غلام حيدر در اين فکر بود که سوسنبر را کجا ببرد که صلاح ديد در باغ دربار بمانند و ببينند چه بر سرشان مي آيد . باغ نگو بهشت بگو . درختان سرسبز و بلند شانه به شانه ي هم داده و گلها از هرسو شکفته بودند . غلام حيدر از اين منظره به شوق آمده و با ساز و سخن حرف دل اش را چنين مي گوید :

گل و باغبان کدام باغي

از دردت مي ميرم دختر و اين را خوب مي داني

از عشق يار من مي گريم و تو مي خندي

از عشق تو مردم و خاکستر شدم

از درد تو بيهوش و واله شدم

اطراف "ديار بکر" باغ و بوستان است

در اين سینه ام که نخنديده داغ ها وجود دارد

اگر تو بروي غير از تو کسي را ندارم

از عشق تو مردم و خاکستر شدم

از درد تو بيهوش و واله شدم

در باغهاي ديار بكر انگور فراوان است

تو مي داني كه چشم من در توست

اي كه با ناز مي روي نرو كه حرف ام بسيار است

از عشق تو مردم و خاكستر شدم

از درد تو بيهوش و واله شدم

آتش عشق هردو سوگلي را در ميان شعله هاي خود گرفته بود و بي خبر از هرجا در باغ گلشن قدم مي زدند . در اين حين چشم باغبان به آنها افتاد . هجوم برد كه آنها را از باغ بيرون كند كه ديد غلام حيدر است . زيرا اين غلام هم باغبان بود و هم دلقك . در مجالس عيش و نوش قصر حضور مي يافت و مائه ي تفریح مي شد . غلام حيدر را هم خوب مي شناخت . غلام حيدر اورا صدا كرد و گفت : " به دربار برو و سلام مرا به قبله ي عالم برسان و بگو حيدر بيگ رئيس غلامان مي خواهد به حضورتان برسد." غلام وارد دربار شد و بعد از تعظيم در مقابل شاه عباس گفت : " قربان ! عرضي دارم . حيدر بيگ رئيس غلامان از بهشت برگشته و يك حوري هم با خود آورده كه در باغ گلشن به تفرج مشغول است !" شاه از مزاح او لبخندي زد و دستور داد كه آنها را دستگير كنند . سوسنبر را در قصر نگه داشتند و غلام حيدر را به دست جلادان سپردند . شاه عباس از غلام حيدر پرسيد : " در اين مدت كجا بودي ؟ آن دختری كه آوردی کیست ؟ " غلام حيدر با چشمانی اشکبار چنین گفت :

عرضي دارم اي قبله ي عالم

كسي كه مرا دچار مصائب كرده يك دختر است

شهرت شما زبانزد كل عالم است

كسي كه مرا دچار مصائب كرده يك دختر است

اگر زيبا بگويي چشم و چراغ زيبا روياي است

نگاه اش آتشين و شعله ور است

اگر از اصل و نسب اش بپرسی دختر يك پادشاه است
 کسی که مرا دچار مصائب کرده يك دختر است
 حیدر را که بنده ي توست دچار آتش نکن
 شاه شاهان خودش نوید این عشق را داده است
 من غلام تو شدم و تو پدر من
 کسی که مرا دچار مصائب کرده يك دختر است
 شاه عباس با این تصور که نکند این دختر ، از دختران دوستان اش باشد خواست که
 سوسنبر را پیش او بیاورد . سوسنبر که از احوال غلام حیدر پریشان بود تا شاه را دید
 دست به زلفان یاسمن اش برد و با دیدگانی اشکبار گفت :

عرضی دارم برای شاه ایران
 به آه دل من رحمی بکنید
 اگر گدا و فقیر هم باشد
 غلام حیدر را خودم پسندیده و با او آمده ام
 ستاره شباهنگ ام در سحرگاهان
 صحبت و ساز خنیاگران ام
 اگر از اصل و نسب ام بپرسی دختر جمشید شاه ام
 خودم پسندیده و همراه این جوان آمده ام
 اگر آهوان به هر جایی فراوان یافت شوند
 شکار چي باز باید کمین کند
 من دختر شما و شما پدر من
 خودم پسندیده و همراه این جوان آمده ام
 شاه که فهمید سوسنبر دختر جمشید شاه است به ندیمه های قصر دستور داد که اسباب
 راحتی او را فراهم آورند و برای آن که عشق آنها را امتحان کند به الهوردی خان گفت

چوبه ی داری فراهم کنند و از غلام حیدر بخواهند که یا از عشق سوسنبر دست بردارد و یا که کشته خواهد شد .. الهوردی خان به غلام حیدر گفت : " می بینی که مرگ ات نزدیک است و بیا از این عشق حذر کن تا آزادت کنم . " غلام حیدر با دست و بازوی بسته و چشمان اشک آلودش ببینیم چه گفت :

عقب بکشید جلادان

من از میدان بدر نمی روم

اگر مولای من به من بال دهد

نامرد نیستم و از این میدان بدر نمی روم

از فراز و نشیب کوهها آمدم

می میرم و از زیبا رخ ام دست نمی کشم

اگر از تشنگی فریاد العطش بزنم

باده ی اجل را نمی نوشم

من نوید خود را از جوانمردان گرفته ام

از شاه مردان داماد پیغمبر

غلام حیدرم و از سوسنبر

حتی اگر بکشید هم دست بر نمی دارم

الهوردی خان به حضور شاه عباس رفته و احوالات را تعریف کرد و از عشق حقیقی

آنها سخن راند. شاه عباس رخصت داد و از الهوردی خان خواست که ببیند تبار این

غلام حیدر به کجا می رسد و در این مدت کجا رفت و چرا رفت و از کجا آمده است ؟

وزیر اینها را پرسید و غلام حیدر گفت :

مدتهاست که در ایلهای بیگانه هستم

تنهایم و بی پناه

ای ضامن آهو

خود نظري به من کن
 مبتلا به دردي شده ام
 که کسی چاره ی آن نمی داند
 ای حسین شاه کربلا
 هیچ زخمی بی کمک تو خوب نمی شود
 از سینه آهی بلند می کشم
 کمک ام کن ای شاه شاهان
 ای پادشاه نجف
 هیچ زخمی بی کمک تو خوب نمی شود

وزیر برگشت و بعد از احترام در مقابل شاه گفت : " صدق اش را به چنان جایی بست
 که دیگر دل ام تاب نیاورد. " پادشاه گفت غلام حیدر را به حضورش بیاورند و وقتی
 از اصل و نسب او پرسید غلام حیدر گفت :

جنون عشق جانان ام
 مرا آواره ی بیابانها کرده است
 مثل پروانه در آتش عشق
 جان شیرین ام می سوزد
 مادرم چشم انتظارم مانده
 در آتش غربت دارم می سوزم
 اسم پدرم عباس است
 شاه مردان یاور اوست
 هیچ نمی دانم او کجاست
 خدای سبحان بر هرکاری قادر است

علي داماد پيغمبر

در هر مكاني رهبر من است

اسم ام غلام حيدر است

"اروميه" مكان من است

شاه كه اين حرفها را مي شنيد گويي خواب بود و بيدار شد . محبت غلام حيدر چنان در قلب اش ريشه دواند كه چابك از جا برخاست و از بازوي وي گرفت و گفت : " بگو ببينم ديگر چه ها خواهي گفت . " غلام حيدر كه دل و جرأتي پيدا کرده بود در ادامه ي حرفهايش گفت :

عرضي دارم براي قبله ي عالم

من اينجا غير از شما كسي را ندارم

بحث شما در كل عالم افتاده

من اينجا غير از شما كسي را ندارم

وطن ام اروميه است و جايگاه ام شلمه كان

پيراني دارم كه پدر مادرم است

با صدق و خلوص صدا مي زنم يا شاه مردان

هيچ كسي از درگاه ات بدگمان نمي شود

شاه عباس تا چشم در چشمان غلام حيدر دوخت خاطره ي ديروز ها همچون تيري از كمان رهائنده بر رگ و پي او خورد و قاطي خون او شد . الهوردي خان جلو آمده و آستين او بالازد و بازوبندي نمايان شد . شاه شوكه شد و الهوردي خان گفت : " پسرم پدريت همين شاه عباس است . " پدر و پسر تا به خود آمدند همدیگر را در اغوش گرفته و گل گفتند و گل شنيدند و شاه گفت : " كم مانده بود كه تبر را از پاي خود بزدم . بگوببينم حال مادريت چطور است ! " درد دل هاي غلام حيدر چون دريايي جوشيد و حرفهاي دل اش را چنين بيان كرد :

چشمان مادرم اشکبار است
شب و روز خون می‌گریزد
هردم به امداد می‌طلبم
آقای خود ناطق قرآن را
از فرقت من پیر شده
و آه اش به آسمان بلند شده
غم‌ها از او باج گرفته‌اند
جان اش در میان غم‌ها می‌سوزد
مادرم به چپ و راست نگاه می‌کند
جویای نام و نشانی از پسرش است
به بازوی راستم بسته است
بازوبند زرنشانی که تو دادی
حیدرم و پیدا کردم پدرم را
می‌روم و مادرم را می‌آورم
در اینجا جشن عروسی می‌گیریم
تمام دنیا را شاد می‌کنیم

شاه عباس دست در گردن غلام حیدر انداخت و سوسنبر را نیز صدا کرد و از پیشانی اش بوسید. گفت: "پسرم قشون را بردار و با عزت و جلال برو و مادرت را اینجا بیاور تا هم من شاد شوم و هم تو. تا شما بیایید به جمشید شاه خبر می‌دهیم که او نیز بیاید."

غلام حیدر از قبل قاصدی فرستاد که ماجرا را به مادرش بگوید و خود نیز با قشون راهی شد. ایل و تبارو خویش و آشنا به پیشواز او آمده و دیدند که غلام حیدر در مقابل لشکر چون یلی نمایان شد. غلام حیدر برای بوسیدن دست و پای مادرش از

اسب فرود آمد و مادر و پسر همدیگر را در اغوش گرفتند . غلام حیدر در این حین ساز خود را برداشته و قضا و قدرش را به مادرش چنین تعریف کرد :

دورسرت بگردم مادر جان

خیلی گشتم و آخر سر اصفهان را پیدا کردم

دري را که حق باز مي کند نمی شود بست

ادب و ارکان و دین و ایمان را پیدا کردم

حیدریگ ام و مولایم را صدا می زنم

آخرش پدرم را که شاه ایران بود پیدا کردم

می برم و اصفهان را می بینی

پدرم عباس قهرمان را پیدا کرده ام

غلام حیدر و مادرش وقتی به دروازه های اصفهان رسیدند دیدند که همه جا جشن و سرور است و تمام مردم شهر به پیشواز آنها آمده اند . دلوری های غلام حیدر و زیبایی سوسنبر زبانزد مردم شده بود و بخاطر آنها تمام مردم اصفهان جشن و پاکوبی می کردند . جمشید شاه و شاه عباس هم که از این عروسی مسعود بودند سوسنبر و غلام حیدر را دست به دست هم دادند . روزها خوش و عمرها دراز باد !*

• این متن ترجمه ای است از کتاب ترکی " غلام حیدر داستانی " ، علیرضا

ذبحق ، چاپ اول ۱۳۷۶ - تبریز ، ناشر: مؤلف

داستان غلام حیدر به زبان ترکی

غلام حیدر داستانی

عاشیق ادبیاتی

داستانی بیله ن و یازان : علیرضا ذیحق

www.zihagh.blogspot.com



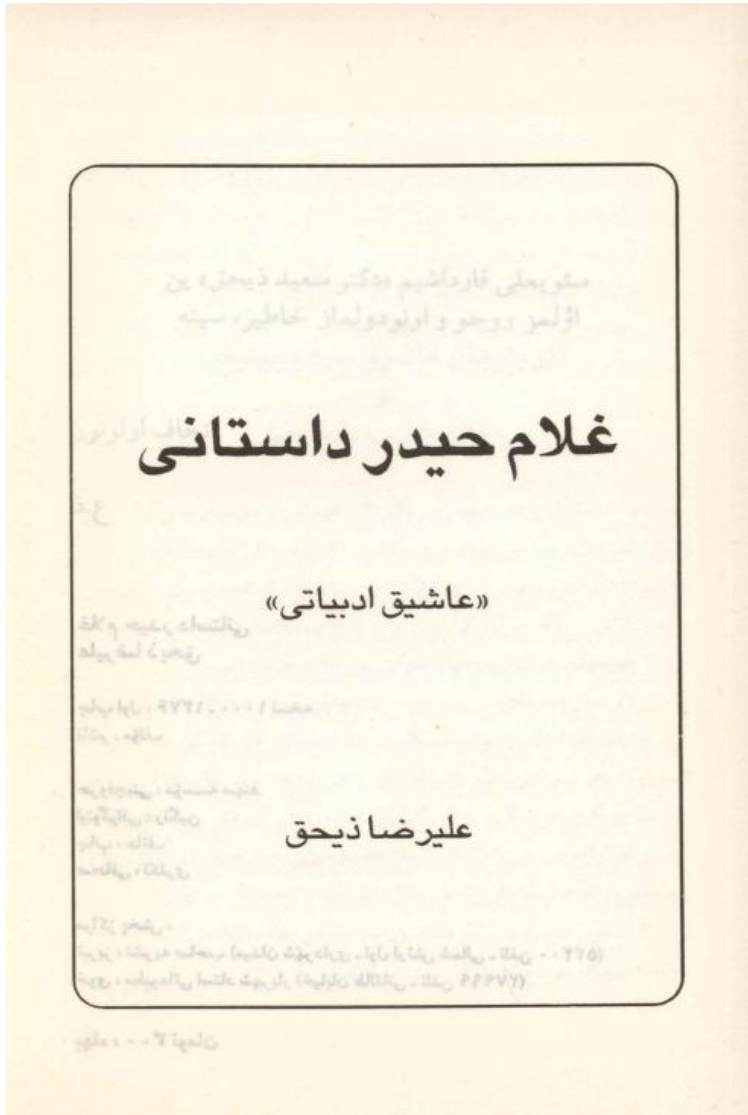
غلام حیدر داستانی

«عاشیق ادبیاتی»



علیرضا ذبیح





ستویملی قارداشیم «دکتر سعید ذیحق» ین
 اۆلمز روحو و اونودولماز خاطیره سینه
 آذربایجان عاشیق یارادیجیلیقی

«غلام حیدر» داستانی اتحاف اولونور

آذربایجان عاشیق یارادیجیلیقی، رنگین اتل ادبیاتی و موسیقیسی ایله ۴.ع.ذ. رنگی قورداق، یوز ایل لودن بری خلقین باشلیقی، آرزولاره آچی لیل لاره، دؤیسوشلره شور تولوش لار و اۆلکمنین باشندان گنجی بولدیگی تاریخی واقعتلرین پارلاق بیرونگوسو اولوب اتل سیدیماق لاریندا سازلا سۆزله بیدانا چیمارکن خیال قورده سیله بدیس بیر جلوه تاپیب دیر. چاشیرلار ساز موسیقیسی نین چرخ چتئیدلی التان حالوالارینی همسولر بویو باشاداراق اونلاری پونسک نالیرلی یارادیجیلیق لاریندا کی عمریت له شعر ایله محبت و فخرمانیق داستانلاری دیلار ایشله دیرلر. داستان لاردا شعر ایله نثر چینگین به چینگین قوشالاشارکن، شعرلرین موضوع و مناسبتلرله آسلی اولاراق هر بیر داستاندا اونلارچا موسیقی هاواسی تونم اولونور. گنجیمیش لرده عاشیقدا «اوزانه» سازا «قورپوره» داستانا «سری» داستاندا «۱۲-۱۳» نچی عصرلرده نلله «عاشیق»، «ساز» و «داستان» سۆزلری نین خلق دیلینده بۆیوک بیر وارلیق د اۆزلدی لیکلی اولور.

ایچینده کی لر :

۱- اون سۆز (آذربایجان عاشیق یارا دیجیلیقی و غلام حیدر داستانی) ... ۴۵

۲- غلام حیدر داستانی..... ۵۶

آذربایجان عاشیق یارادیجیلیقی

و

«غلامحیدر» داستانی

آذربایجان عاشیق یارادیجیلیقی، زنگین ائل ادبیاتی و موسیقی سی ایله درین ایلگی قوراراق، یوز ایل لردن بری خلقین یاشاییش، آرزولار، آجی لیق لار، دؤیوش لر، قورتولوش لار و اؤلکه نین باشدان کئچیرتدیگی تاریخی واقعت لرین پارلاق بیر گوز گوسو اولوب ائل ییغینجاق لاریندا سازلا سؤزله میدانا چیخارکن خیال قووه سیله بدیعی بیر جلوه تاپیب دیر.

عاشیق لار ساز موسیقی سی نین چوخ چئشیدلی الوان هاوالارینی عصیرلر بویو یاشاداراق اونلاری یوکسکک تأثیرلی یارادیجیلیق لاینداکی عمومیت له شعر ایله محبت و قهرمانلیق داستانلاری دیلار ایشله دیرلر. داستان لاردا شعر ایله نثر چی یین به چی یین قوشالاشارکن، شعرلرین موضوع و مناسبتیندن آسیلی اولاراق هر بیر داستاندا اونلار جا موسیقی هاواسی ترنم اولونور. کئچمیش لرده عاشیقا «اوزان»، سازا «قوپوز» و داستانا «بوی» دئییلسه ده ۱۴-۱۳ نجی

عصیر لردن بئله «عاشیق»، «ساز» و «داستان» سۆزلری نین خلق دیلینده بؤیوک بیر وارلیق و اؤزهل لی بی اولور.

آذربایجان فولکلورونون باشقا نوع لری کیمی عاشیق داستانلاری دا مین ایل لردن آخیب گلن ائل، دیل و تاریخین گنیش ایزلرینی اؤزونده عکس ائتدیره رکن، ۱۶-نجی یوز ایل لیک ده آن درین تأثیرلی بیر خلق ادبیاتینا چئوریلیر و اؤز اجتماعی گوجو و ادبی-بدیعی دولغون لوغو ایله یشار بیر حیات تاپیر. آذربایجان شفاهی ائل ادبیاتی نین بو دولغونلو غونا باشقا علت لر سایماق اولسادا «ایللر بویو یازیلی ادبیاتیمیزین یارانماسی اوغروندا وجودا گلن تضییق لر» داها آرتیق دقته لایقیدیر.

عاشیق داستانلاری نین یارانیشی ۱۱-۱۰ نجی عصرلرده فورمالاشان و کتاب «دده قورقود» بویلاری اولسوبوندا قورولارکن، عاشیق صنعتی نین انکشافیندا ۱۷-۱۶ نجی یوز ایل لیک لرین تأثیرینی اونوتمالی ییق. خصوصاً اجتماعی-سیاسی و ضعیته باخدیقدا شیخ صفی اولادلاری شاه اسماعیل و بیرنجی شاه عباسین سیاسی و معنوی نفوذلاری، آبادانلیق تلاش لاری، ایش قابلیت لری ایران دا بؤیوک بیر امنیت و دینج لیگه میدان آچیپان صنعت له تجارتده چوخلو باشاریلار آلدی ائدی لیر و جمعیت چوخالارکن اقتصاد گج له نیر. آمما بیرینجی شاه عباس «آذربایجان دیلی نین حورمتینی سیندیریر» و حکومت دیلینی تورکجه دن فارسجا یا دگیشمک له او کؤک لی و درین اووره ک باغلی لیقینا کی آذربایجانلی لار لا صفوی لر آراسیندا وارایدی

سون وئریر. بئله لیک له ۲۵۰ ایل لیک صفوی حکمدارلیقیندا بیرسیرا کؤتولو کؤکر، ظلم لر، عدالت سیزلیک لر، چیرکین مناسبت لر و آجیناقلی آغیر شرایطلرده آز اولماییرکی آزادلیق سئوهر خلق طرفیندن جوشغون اعتراض لارا او غراییب بؤیوک قیاملارا سبب اولورکی زامانین گنڈیشی له بونلارین هامیسی عاشیق لارین الهام قایناق لارینا چئوریلیر.

او دؤورهده عاشیق صنعتی نین گوج لن مه سینه یاردیم یتیره ن عامل لردن بیریده قهوه خانالارین وجوددا گلمه سی دیر. بیرینجی شاه عباس زمانی قهوه خانالاری مدنیّت اجاق لاری کیمی قیمت لن دیر سک هئچده یانلما میشتیق. شاعرلر، صنعتکارلار، موسیقی سئوهرلر، رساملار، تاجرلر، اعیانلار و هامی جماعت، قهوه خانالارا توپلانیب مباحثه آپارماقلا ای لنجه لی ساعاتلار کئچیریر دیلر. هم ده شاهنامه و باشقا قهرمانلیق داستانلارینی دینله مه یه گؤره، جماعت قهوه خانالارا گنڈیب بو ایشین رونقینه گونو گوندن آرتیردی. سازچی نینده ائل - اوبا دولاشان صنعتکار عاشیق لاردا، قهوه خانالارا بیغیشیب جماعت اونلارین ساز - صحبتینی دینله مه یه مارق گؤستریر دیلر. هله ده کی هله دی آذربایجان شهرلرینده «عاشیق لار قفه سی» آدلی بیر قهوه خانایا همیشه راست گلکمک اولور. عاشیق لار اوردایا بیر - بیرلرله باغلاشیب، حربه - زوربایا قوشولوب، دئییشمه آپاریب و قباغ قارشسی اوخویوب ائللین ایندی سیندن و کئچمیشیندن فایدالاناراق دنیا شهرتلی محبت و قهرمانلیق داستانلاری نین یارادیجی سی اولوبلار.

نسل دن نسله و سینه دن سینه یه قورونوب ساخلانمیش شاه اسماعیل، کوراوغلو، عباس و گولگز، عاشق غریب و اصلی کرم کیمی عاشیق داستانلاری او دؤوره لردن منشأ تاپارکن تکجه آذربایجان یوخ بلکه دنیا فولکلورونون آن اونودولماز و پارلاق صحیفه لریندن ساییلرلار و خصوصاً ۲۰ نجی عصرین بؤیوک یازیچی و موسیقی اوستادی «عزیز حاجی بیگوف» ون «اصلی کرم» و «کوراوغلو» داستانلاری اساسیندا یاراتدیقی اُپرلار بوتون دنیا تئاتر، ادبیات، و موسیقی سئوهرلرین استقبالینی قازانیب یاشار بیر شاه اثرلر کیمی قیمت له نیر لر.

۱۶-نجی عصرین اول لریندن باشلایاراق عاشیق قربانی، عاشیق عباس توفارقانلی، ساری عاشیق، عاشیق واله، خسته قاسیم، امراه و اونلار جا اوستاد عاشیقلارین آدینا راست گلیمک له برابر بو عاشیقلارین قوشدوغو شعرلرایسه، زنگین بیر میراث کیمی زامانلا آیاقلاشیب شفاهی ائل ادبیاتیمیزی یوکسکک زیروه لرده قالدیرسادا، آن چوخ یایلمیش شکیل لر بونلاردیلار: «قوشما، تجنیس، اوستادنامه، دئیشمه، مخمس، دیوانی، تصنیف». ساز هاوالاری نین دا مختلف آدلاری اولدوقدا بو هاوالارا اشاره ائتمه لی بیکک: «غربتی، هجرانی، کسمه هجران، بهمنی، مصری، گوزلمه، حلبی، تاجری، سه ماهی، قارص، امراهی، شرقی، جنگی و...». عاشیق ادبیاتی نین توپلانیب نشر ائدیلمه سی، ایلک دفعه اولاراق مطبوعات صحیفه لرینده اؤز انعکاسینی تاپارکن ۱۹۲۷ نجی و خصوصاً ۱۹۳۰ نجی ایل لردن بئله جدی تدقیقات و ده یرلی آراشدیرمالارا اوغراییر و توپلانان اثرلر، مختلف کتابلار شکلینده دفعه لرله چاپ اولونورلار.

آنجا هله ده بیر سیرا بوشلوق لاری اونو تامالی بیق و اودا چوخلی عاشیق داستانلاری نین زامان گنشدیشی له اونودولماسی و اوستاد عاشیق لارین وفات ائتمه سی اوزره، اونلارین آغزیندان بو ادبیات اینجی لری نین آلینب یازیلما ماسی دیر.

عاشیق صنعتی حاققیندا یازیلیمیش کتابلارا باخدیقدا، قباقجا سایدیقیمیز داستانلاردان باشقا نوروز و قنداب، طاهر زهره، لطیف شاه، شاه سیف الملک، محمد و گلندام، قاجاق نبی و قاجاق کرم کیمی داستانلاردا اوغرایریق کی اونلارین توپلانماسی ایچون تلاش آپاریلسادا، تأسفلر کی چوخلو داستانلارین آدلاری دا حتی چکیلیمه ییب. «صیدی»، «علی شاه» احمد ابراهیم و «غلام حیدر» داستانلاری بو خصوصدا داها آرتیق تدقیقه لاییق دیر. بو گر کلی ایشه بیر باشلانیش اولراق، غلام حیدر داستانی نی بوتون لوک له خوی لو عاشیق اصلان، اورمولو عاشیق دهقان و باشقا اوستاد عاشیق لار آغزیندان ائشیدیب توتو شدوروب ازبردن بیلهرک ۱۳۶۰-نجی ایل قلمه آلماقلا ۱۳۷۶-نجی ایله کیتاب شکلینده تبریزده نشر اولوتور. بو داستان حاققیندا بیر پارا سؤزلری قید ائتمه لی ییک.

غلام حیدر داستانی «اوغولون آتا دالیجا اوزاق سفره چیخماق» سوژه سی اوزه رینده قورولسادا، داستاندا باش وئره ن ماجرالر اساسیندا، خلقین آن سئودیکگی محبت داستانلاریندان بیری ساییلیر. غلام حیدرین آتاسی «شاه عباس» دیر کی آذربایجانا گلدی کده، اؤز آد سانینی بیلدیرمه دن تاجیر لباسیندا دلشاد لا ائوله نیر و آز بیر مدت ایچره اونو بوراخیب گئدیر. او وصالدان حیدر

آدلی بیر اوغلان دونیا یا گلیر کی بویا- باشا چاتدیقدان سونرا، آتاسی نین کیم اولدوغونو اؤیره نمک ایچون اوزاق سفره چیخیر. آتاسیندان اُلده ائتدیگی نشانلارلا، اؤلکه دن اولکه یه دولاشیب اصفهاننا گئدیر. غریب چی لیک له حیاتینا دوام وئردیکده، بیر گنجه کی شاه عباس لا آلاله وئردیخان وزیر، درویش پالتاریندا اصفهانی دولاشیردیلا حیدره راست گلیرلر. شاه عباس اونو «غلام» عنوانی له سارایا آپار سادا اوندا گؤردویو لیاقت، شجاعت و دوشونجه یه خاطر «قوللر آغاسی» عنوانی له حیدره بؤیوک بیر مقام وئیرر و اوندان بئله سارای دا «حیدر بگ» آدیله شهرت تاپیر. آمما بیر سیرا حسادت لره اوغراییب قیرخ غلامین قاتیلی اولور. گئری یه دؤنمک ایچون هئچ یولو قالمایان حیدر بیگ، بیر جیرانین دالیجا باش آلیب گئده رکن، حیاتی بوسوتون ده ییشی لیر. آلی هر یئردن اوزولوب چاره سیز حالدا صاباحینی دوشونه رکن، شیعه مذهبی نین بیرینجی امامی حضرت علی نین نورانی سیماسینی یوخودا گؤروب حضرتین گؤستریش لری اساسیندا، معنوی بیر گوج تاپپ سارسیلمادان یولا دوشور. جیرانی ایزله رکن کشمیر شاه ی نین قیزی، سوسنبری گؤروب اونون سئحیرلی گؤزه ل لیک و ملاحتی غلام حیدری واله و مفتون ائدیر.

بوسوگی نین شیرین گونلری اوزون سورمه دن، آجی لیق لار قاطار- قاطار کاروانلاشیب هجران توزی حیاتلارینی بورویور. غلام حیدر سئوگی یه باغلانان بیر باخیش ایله ساده جه اُسسه ده، دؤیو شجول و مغرور بیر روحی ده وار و ساده لیک له عشقینه چاتماق ایسته میر. باش

اوجالیق لایاشاماق و سئودا اوغروندا هر تهلوكه یه دؤزمكك، اونو دؤیوشجول بیر قهرمان کیمی مبارزه یه چکیر و اؤز رشادت و ای ییت لی یی نتیجه سینده، سئوگیلی سی سوسن بری اؤز وطنینه آپارماق ایسته ییر. اصفهانا چاتدیقادا، غلام حیدری سوچلو بیر قاتل کیمی یاخالایب سوسنبری ده شاه سارینا آپاریرلار. توتوقلو حالدا غلام حیدر آغیر گونلو کنچیری بن، سازلا سؤزله اؤز طالعیندن، آناسیندان، سئوگیلی سیندن، اوزونو هئچ گؤرمه دی یی آتاسیندان دانیشار کن غلام حیدرین شاه عباس اوغلو اولدوغو آنلاشیلیر. شاه اونو باغیرینا باسیب سوسنبریله غلام حیدرین تیون توتماق ایچون، جمشید شاه ایله غلام حیدرین آناسی دلشادی دا اصفهانا چاغیریب دوواق قایبا ایله داستان سونا ییتیر.

غلام حیدر داستانی باشقا داستانلار یا خلق رومانلاری کیمی آن کنچمیش واسکی دن قالمیش اسطوره و ناغیل لاردان کی واقیعت اونلاردا گیزلین و اوست اؤرتولودور فرق له نیر و بو داستان دا تاریخ دیله گلیب گئرچک لر و اجتماعی - سیاسی حادثه لرین بیر سیرا ایزلری آچیق - آیدین آنلاشیلیر. آنجاق بئله نکی داستانلارلا تاریخین آن اؤنملی بیر فرقی اولورسا، اوایسه ماجرالرین بؤیودولمه سی و خیال عاملی له قاریشیب دو یغولارلا قانادلایشیب اوچماسی دیر. بونا گؤره ایسه شاه عباسین تاریخی سیماسی کی کنچمیش لرده بیر سلطان ایمیش تکجه آذربایجان فولکلوروندا یوخ بلکه باشقا مسلمان شیعه لرین دوشونجه لری اوزره بیر اسطوره یه چئوریلیب اسکندریله خضر کیمی بیر شخصیت صاحیبی اولور.

ناغیل لار دونیاسینا یول تاپان بو سلطان، اؤز عصرینده تبلیغ اولدوغو کیمی عاشیق داستانلاریندا ایسه عمومیتله تاجر و درویش پالتارلاریندا خلق ایچینه گنדיب اونلارین دردینی بیلمه یه و اؤلکه نین دورومون دان خبر توماغا تلاش گؤستیریر.

غلام حیدر داستانین دا ایسه تاجر پالتاریندا اؤلکه لری دولاشیبان درویش صورتینده کوچه بازارا گنדיب ازیلمیش خلقی سورارکن اؤلکه دن خبر توتور. آنجاق اونوتمایاق کی آذربایجان فولکلوروندا بو سلطانا بسله نن سئوگی هئچ ده تصادف اوزره دئیل نییه کی فرانسه لی «شاردن» ین ۱۷ نجی عصرده یازدیقی سیاحتنامه ده ایسه بئله بیر سؤزه راست گلیریک کی: «اوزامانکی بو بؤیوک سلطان گؤزونو دونیادان یومدو، آبادانلیق و رفاه دا ایران دان کؤچ ائتدی» آنجاق اؤلکه ده یئترسیزلیک لرده چوخ ایدی کی او جمله دن ۱۶۲۹ نجی ایل ده طالش ده ازیلمیش کوتله لر طرفیندن فئودال اصول اداره سینه قارشی بیر پاراقانلی قالخیش و اعتراضلار گنیدیر. ها بئله اجتماعی-سیاسی وضعیتی دیشدیرمک آماجی له اوتوز ایل دن آرتیق سارسیلماز بیر روح ایله دؤیوشن جلالی لر، خلقین حقین امه بین زای ائدهن خان بیگ لر ایله حاکیم لره قارشی جوشغون و یئنلیمز بیر خلق قیامی نین باشچی لاری اولورلار. کور اوغلو داستانلاری ائله بو دؤیوش لرین فولکوریک تمثیلی دیر.

ماراقلی سی بوراسی دیر کی غلام حیدر داستانی نین باشلانیشیندا شاه عباسین یوخوسوندا، آذربایجان اؤلکه سی توسلولو دومانلی گۆرونور کی بودا جلالی لر، طالش لر و قاراباغلی میخلی باباقیم لارینا اشاره اولموش اولایبیلر کی آذربایجانین دؤردبیر یانیندا اوز وئریرمیش.

آرتیق اونودمالی ییق چوخ آراجیق بیر ناغیل و داستاندا وار کی شاه عباس دان کؤتولوک آد آپاریلیر، کی بونلاردان بیر ی عاشیق عباس توفارقانلی حیاتیندان الهام آلمیش داستان دیر کی سئوگیلی سین شاه ساراییندان قورتاماق ایچون ائیش یوققلوشلو بیر مبارزه حیاتی کنچیریر.

غلام حیدر داستانین دا «غلام» کلمه سین ایسه آراشدیرمالی ییق اودا بو کی صفویه تاریخینه باخدایقدا، غلام قول معناسیندا یوخ بلکه عسکرلیک و نظامی بیر مقام منصب کیمی شاهین آن یاخین و گووه نلی سلاحلی قووه لرینه دنیلی بن بونلارین باشچی سینادا «قوللر آغاسی» سؤیله نیردی کی بو داستاندا، حیدر بگ غلام عنوانی له دربار گئتدیک دن سونرا بؤیوک بیر مقام صاحیبی اولاراق «قوللر آغاسی حیدربگ» آدلانیر.

کتاب «دده قورقود» دان باشلاناراق بوتون آذربایجان عاشیق داستانلاریندا اسلام دینی نه عایید آنلایش و شخصیت لردن یرری گلدیکجه صحبت آچیلیر کی صفویه دؤورونده شیعه مذهبی نین گئینش مقیاسدا یاییب تبلیغ اولدوغو ایچون داستان قهرمانلاری، حضرت علی (ع) و اونون اولادلارینا بؤیوک سایقی و حرمت له یا ناشیرلار و دار دا قالارکن مولا علی اونلارین یوخولارینا گلیب گؤستریش لری له قورتولوش یولونو خاطرلاییر. غلام حیدر داستانین دا ایسه

«یو خودا گۆردو کی عالم واقعهده» باشلانان جمله لرله بئله نکی بیر اینام لارا نئچه یول راست گلیریک.

آنجا ق بورادا بونو سؤیله مک کی او دؤوره ده «نقابت اداره سی» آدلی بیر تشکیلات دا وار ایدی کی باشدا «نقیب» جناب لاری اوتوروبان، اون یئددی پئشه و صنعت ایچون نظارت و کنترل ایش لری آپار یلیردی. بوسیرادان درویش لیک، شبیه چیخارتماق، معرکه قورماق، اویونبازلیق، شعبده بازلیق، ناققالیق و عاشیق لیک کیمی صنعت لری آد آپارماق اولار کی نقابت اداره سی نین تاپشیریقینا گؤره، گر کلی ایدی کی پیغمبر خاندانی و هامی شیعه امام لاری نین آدلاری احترام لا چکیلیب با جاردیقجا اونلارین معنوی دوشونجه و ایلاهی اعتقاد لارینی خلق ایچره یایماقا تلاش گؤستر بله اورنک اولاراق غلام حیدر داستانیندان بیر نئچه بیت ییرلیکده اوخویوروق:

یوخدو بیر یی چاره قیلا	بیر درده اولدوم مبتلا
سن سیز کی ساغالماز یاره	ای حسین شاه کربلا
کمک اول شاهلارین شاهی	سینه دن چکه رم آهی
سن سیز کی ساغالماز یاره	ای نجفین پادشاهی

غلام حیدر داستانیندا آذربایجان ائل عادت و عنعنه لرینه ده اشاره اولونور کی او جمله دن غلام حیدر آنادان اولدوقدان سونرا ائل اوبا ییغشیب ائل لی یه اونا بیر بیگ لیک وئره کن آدی اولور حیدر بیگ.

ادبی - بدیعی جهت دن غلام حیدر داستانی اؤز آخیجی لیق، چکی جی لیک و بعضاً اینانیلماز گؤزل نثر و شعر دیلی ایله، عاشیق ادبیاتی نین آن دولغون اؤرنک لریندن دیر.

بعضاً شعر قدر سئوملی بیر قافیله نثره ده آرا- سیرا توش گلیریک. بو داستانین شعر و نثری کنچمیش عصرلردن آخیب گلدیگی ایچون چوخ اسکی کؤکلی تور کجه لغت لره داستاندا راست گلهرکن فارسجا قورولوشلو کلمه و ترکیب لره آزدئیل لر.

بنزه تمه و اوخشارلیق جهتیندن ده چوخ بدیع تشبیه لر ایشله نرکن مثال و اصطلاح لارین ساییدای چوخ آرتیق و زنگین دیر.

غلام حیدر داستانی

قدیم سابق لر کی شاه عباس ، ایرانین شاهی ایدی و پایتختینه اصفهان نصف جهان اولماز سا آذربایجان دئییه ردیلر بیر گئجه یاتمیشدی کی یوخودا گورور، آذربایجان شهر لری آلولار ایچره یانیر و توسو ایله دومان گؤیه قالخیر. شاه عباس یوخودان دیکسه نرکن وزیر آلاله وئردیخان حوروونا چاغیریب تعبیر ایسته ییر. آلاله وئردیخان بارماغینی ایکی قاشی آراسینا قویوب فیکره جوموب ، دئییر:

" شاه ساغ اولسون! بیز گرکلی ایدی بو ایلی آذربایجانا گنده ردیک کی گئتمه میشیک و جماعتین دردیندن خبر سیز ایق. امر ائله سز یولا دوشه ک تا اولکه نی یاخین دان گورمک له نیگرانچیلیق لار ساویشسین ." تنزلیک له حاضرلیق یاپیب تاپشیریق لاردان سونرا تاجیر لیاسیندا یولا دوشورلر. اونلار آت سوروب یول گلیرلر کی بیر زمان گورورلر قار باشلابیر و قار بوراندا یوللارینی آزیرلار. یئل کولک الین دن یاتیمجی لارینی باشا چکیب بیر بیرلریندن آیریلما سین دئییه آتلاری قوشالاشدیردیلا رو دسته جیلوولاری آزاد ائلی ییب آتلارین باشینی اؤتورورلر تا بیر آبادانلیق دا ، آتلار اؤزلری دورسون لار . واخت اوواخت اولور کی آتلار دایانیرلار و شاهی نان وزیر یاتیمجی لارینی باشدان قاغزاییب گورورلر آتلار بیر ائوین اؤنونه دایانیب آمما اورانین هارا اولدوغونوهله بیلیمیرلر . آتلاردان ائنیب قاپینی چالیرلار. پیرانه بیر قوجا کی آدی دا پیران ایدی قاپی یا گلیر، اوقوناق پرست بیر آدم ایدی و چوخ چتین اولاردی کی قوناق سیز چورک بییه . اونلاری گورمک همین ، سلام وئریب بویورون دئییر. اونلاری اوتاقا کئچیره رکن آپاریر آتلاری یئر به یئر ائله سین . آتلارین ترکینه باغلانمیش خورجونلاری دا یهردن آچیب قوناقلارا قایتاریر. پیران اونلارین جانی راحت اولماق اوچون ،

اُلیندن گلنی اسیرگه مه ییب گئدیر کی دیبه خانیمی له قیزی خوره ک حاضیرلا سین لار. شاه کی اورانین اورمو شهری نین شلمه کان کندی اولدوغونو آنلامیشدی اوزونو توتور وزیره و دئیر: "باخ سن بو کیشی ده معرفته! دوغرودان کی معرفت دریاسی دی. داغلار آراسیندا بیر کند اؤزوده بو قدر آدام لیق، حقیقت کی ادب کانی دیر!"

ائله کی خوره ک حاضیرلانندی پیرانین قیزی کی آدی دلشاد ایدی خون اُلینده یئمک ایچمک ایله ایچری گیریپ سلام وئردی. شاه کی باشینی قاغزادی سلام اُلسین گوردو به به نه غریبه گؤزل بیر قیزدی.

بیر آن ایچره ائله قیزا محبت یئتیردی کی بیر گؤیولدن مین گؤیوله اونا عاشیق اولدو. او گندیپ سفره نین قالان ۰ قولانین گتیرینجه، شاهین طبعی جوشوب دیله گلدی:

عاشق جانان اولان جانا، یقین جانان کئچر

کیمسه گورسه بو خوش خط و خالی خوباندان کئچر

چشم مستین خالینی گورسه اگر افراسیاب

تاجینی باشدان آتیب ایران و توران دان کئچر

لشکر کیخسرووا بیر اوخ آتا گر قاشلاری

رستم و تیمور و برزو و کریمان دان کئچر

خالینی گورسه اگر زاهد آتار تسبیحینی

شیخ صنعان تک او مین یول دین و ایماندان کئچر

قیز قایدیب اُلین ده سو گتیریر کی تاجر عباس بو شعر لری اوخویور:

بیر گؤزل دی شوقون سالیب جهانه

طفلین تک باخیرام گؤزل گؤز آله

یارادان یارادیب سالیب جهانه

نه عجب اوولادیم گۆزل گۆز آله
 آلاله وئردیخان دئییر: " دوغرودان کی گۆزل شعرلر دیلر آما اول جه قوی یشیه ک سونرا دنه
 " .

پادشاه دئییر هله قورتولماییب قولاق آس:

قارشیم دا دوروبدی یار عاشیقینی

یارب اولدوره رمی یار عاشیقینی

یارادان یارادیب یار عاشیقینی

باش قاره قاش قاره گۆزل گۆز آله

تاجر عباس سۇزون دئسین سنه یار

طوطی دیللی مینا بویلو سنه یار

دولاندیم دونیانی نئچه سنه یار

گۆرمه دیم سنین تک گۆزل گۆز آله

شاه عباس اوزونو آلاله وئردیخانا توتوب دئییر: " بو کیشی نین چۆره بین یشمه میش گرک
 منیم اوره ک سۇزومو اونا سؤیله یه سن ! آلالهدان گیزلین دئیل سندن نه گیزلین ، بو قیزا
 عاشیق اولدوم . قیزین نیشانلی سی اولمازسا اونو منه ایسته مه لی سن . اگرده قیزین آداخلی
 سی وارسا همن بوردان دوروب گئتمه لی بییک . "

پیران کی ایچری گپردی گۆردو قوناقلار هئچ نه یشمه ییب لر . فیکر ائله دی شاید تاجر باشی
 لار بو خۆره ک لری به ین مه ییب لر یاداکی قورخوب لار سم لی زاد اولا . پیران دیل آغیز
 ائدیپ دئدی : " خوره ک لردن اول جه اؤزوم یشیره م تا آلاله ائله مه سین اگر شبهه ز واردی
 آرادان گئتسین . آما آلاله وئردیخان خوره ک لرین نه قدر یشمه لی اولدوغونو سؤیله یه رک
 اوتانا- اوتانا دئدی: " پیران بابا سۇز آیری جوره دی ، دوزو بودور منیم بودوستوم کی بؤیوک
 بیر تاجر باشی دی سنین قیزینا عاشیق اولوب اونو آلماق ایسته ییر . بو وصلته راضی چیلیق ائتسه

ن چۆره یینی بیته جه بیگ یوخسا همن دوروب گنده جه بیگ . " پیران دئدی منیم سۆزوم یوخ آما قیزایله ده دانیشمالی یام . اجازه آلیب ائشی یه چیخدی و وضع اوضانی خانیمینا دئییب قیزدان تکلیف ایسته دی . قیز کی خوره ک آپاراندا تاجر باشینی گۆرموشدو دئدی : " آتام منیم باشیمی ها اوزه کسسه قانیم او اوزه آخار . "

ایکی آی کئچمیشدی آما شاه هله او منزل دن ائشی یه چیخمامیشدی . بیرگون آلااه وئردیخان ، شاها دئییر: " دونیا گلیب کئچیدی و او قدر کی خوش گلیب هئچ بیلمیریگ نه واختدی آما داهایولا دوشمه لی بیگ . " شاه عباس آلااه وئردیخانی ، پیرانی ، دلشادی و اونون آناسینی بیر یتره بیغیب دئیدی : " من قیرخ تاجیرین تاجیر باشی سی یام و ایکی آی اولار کی اونلار منیم یولومو گۆزله بیرلر، اونا گۆره ده بوگون گئتمه لی بیگ . "

شاه عباس آل آتدی خورجونو و خورجونون ایکی گۆزونو کی دولو ایدی قیزیل گوموش ایله بوشالندی یتره و دئدی : " دونیا اولوم ایتم دی . ایش دی گنده رم قایدانمارام . ناموسوم سیزه امانت، بو قیزیل گوموش لرده سیزین . بیرعؤمور ده خرجله سه ز گنه قورتولان دئییل! "

شاه عباس سئوگیلیسی له وداع لاشاندا ، " دلشاد اوغرون خوش تاجیر باشی ، آما بیزیم اوشاقیمیز وار. نه تاپشیریقین اولسا امرینده یم . " دیه شاه عباس آل آتیب جیبینه بیر بازوبند چیخاریب دئدی : " بو بازوبندی کی قاشیندا یازیلیب اصفهان نصف جهان شاه عباس جنت مکان سنه وئریب و ایسته یم بودور کی اگر اوغلوموز اولسا بو بازو بندی اونون ساغ قولونا تاحیب اگر قیزیمیز اولسا ساتیب خرجله یه سن جهیزینه . " شاه دلشاد لا قول بؤیون اولوب وداع لاشدی و وزیر آلااه وئردیخان لا بیرلیک ده اصفهان ساری یولا دوشدو . گونده بیر منزل طی منازل آرسوردولر چوخ گئندیلر تاج – تخته چاتدیلار . نئجه کی دئییب لر گۆزدن ایراق گۆیول دن ایراق شاه دا بوگون دئدی آدام یوللارام دلشادی گتیره ر صاباح یوللارام گتیره ر تاکی باشی قاتیشیب اونو بوسوتون اونوتدو . دوققوز آی دوققوز گون دوققوز دقیقه کئچیر و دلشادین بیر اوغلو اولور . آدینی حیدر قویورلار . ائل ده بیغیشیب ائل لی یه اونا بیر بیگ لیک وئریب آدی اولور حیدر بیگ .

حیدر بیگ بویا باشا چاتیب مکتبه گنڈیر. بیرگون مکتب دن گلنده بیر قاری نین اوغلو اونا توش گلیب داعوالاری چیخیر. حیدربیگ داعوادا اوغلانی دؤیه رکن قاری آغزینی آچیب گؤزونو یومور: "سن ده گوناہ یوخدی. دده سیز آدام بوندان آرتیق اولماز. بللی دئیل کیمین اوغلسان!" حیدربیگ بو سؤزو ائشیده رکن فیکره جومور و ائوه چاتیب چاتماز آناسینا سلام وئریب آلی نین دالیسی له برک دن اونو کنار ایته لیر. حیدربیگ اوتاقا گیریب آل آتیر خنجره. آنا سینا دئیر: "آند اولسون سنی منی یارادانا اگر دوزون دئمه سن ایکی میزین کؤکونو یئر اوزون دن گؤتوره جه یم. دئه گؤروم منیم آتام کیمدیر؟" آناسی نین گؤزلری دولوبان باشلادی باشدان آیاغا قضا قدری دئمه یه کی آتاسی بیر بؤیوک تاجیر ایدی و گنڈیب گله کی هله گلیب چیخماییب.

حیدر بیگ آناسی نین گؤزیاشلارینا دؤزه نمه ییب بو سؤزلرایله اونا دیلدار لیق وئریر:

دولانیم باشینا گول اوزلی آنا

من گنڈه رم اؤز آتامی گتیر ره م

یانیرام آتشدن مثل پروانا

آراییب آختاریب تاپیب گتیر ره م

خدام یارادیب دی جنتی باغی

طیب سن تئز دور گل باغلا یارامی

میصیر اصفهانی حلب شامی

آراییب آختاریب تاپیب گتیر ره م

حیدرم چاغیرام شاه حیدری

کافره اود قویان آلان خیبری

میصیری کاشانی حلب دن بری

آرایب اختاریب تاپیب گتیر ره م

حیدر بیگ بو سۆزلری دئییه رکن باباسی پیران ایله خان ننه سی ده یئتیریرلر و حیدربی نه اوز ایله ایسته بیر لر ساخلاشدیرارلار باشارا بیلیمیرلر . صاباحی سی پیران بازارا گنیدیب یاخشی بیر عربی آت ، شکاری لباس ، تبر ، تبرزین ، قیلینج ، قالخان ، اوخ ، یای و نیزه آلیب گلیرلر کی حیدربی یولا سالسین . دلشاد حیدربی نن وداع لاشاندا اوغول آیریلیقینا دۆزه نمه ییب اؤز احوالینا آغلایا آغلایا فلک دن بئله شیکایت له نیر:

داد ائيله رم بو فلکین آئیندن

بیرخوش گون گۆرمه دیم یاشیمدان فلک

فلک منی هانسی گونه یاراتدین

غوغا اسکیلمه بیر باشیمدان فلک

گۆزل لر گزه ن یئر باغچا باغ اولی

باغیریم باشی چارلی چارپاز داغ اولی

گنجه گوندوز ایشیم آغلماق اولی

هئچ خبرین اولماز پشیمدن فلک

نئيله دیم فلکه باخدی یان منه

گوننی گوندن آرتیر دردی غم منه

دلشاد دییه ر آغام وئردی جان منه

شسنی نن اوخوردوم دؤشوم دن فلک

آنا آغلیر بالا دیلدارلیق وئیر ، بالا آغلیر آنا دیلدارلیق وئیر تا کی دلشاد ، آری نین یادگاری

کی بیر بازوبند ایدی اوغلونا وئیرب دئیر: " آتان کی اصفهان دا بؤیوک بیر تاجیر باشی ایدی

، گنڌه رک بو بازوبندی منه تاپشیریب اوغلوم اولسا باغلا قولونا گلیب منی تاپار دییه منده بونو سنه وئریره م ."

حیدربی آتین باشینی اصفهانا دؤنده ریب منزل به منزل آت سوروب بیر کاروانا قوشولور و یوللارا بلد اولمادیقی اوچون دوه آیاقی له آیاقلاشیر تا اصفهانا چاتسین . گون اوگون اولور اصفهانا وارد اولور. بورا منیم اورا سنین آت سورور تا گئجه اولور . اصفهانین بیر گوشه سینده یاتیمجی نی باشا چکیب یوخویا گئدیر. بو آندادا شاه عباس ایله آلاله وئردیخان وزیر کی چیراغ آلدی درویش لیباسیندا اصفهانی گزیردیله بیر آتین آیاق سسینی دویوبان دایانیرلار. دربنده گیریپ گؤرورلر آتین یانیندا بیر جوان یاتیب . حیدر بی دیکسه نرکن یوخودان قالخیب باشی اوستونده ایکی درویش گؤرور. " جوان کیم سن ؟ آدین ندی ؟ ندن بئله تک قالیبسان ؟ " دییه حیدر بیین اوره یی جوشا گلیب دئیر:

نه مدت دی ترک وطن اولموشام

دوشموشم ائلیمدن آرالی درویش

آنمین گؤزله یولدا قویموشام

اودور کی گزیره م یارالی درویش

شاه عباس آلاله وئردیخان " اوغلان دانیشاندا آتاسیندان دانیشار بو نییه آناسیندان دانیشدی "

دییه حیدر بی ائشیدیب دئیر عرضیمه پس لطف ائله بابا درویش:

شیدا بولبول میلی قالدی گوللرده

مارال داغدا گزه ر قوردلار چؤللرده

آنم بویلو آتام غربت ائللرده

باغریم باشیندان یارالی درویش

شیدا بولبول آئله شیب دی گولده دی

غافیل اولما دونیا سنی آلدادی

آنم آغلار بابام گوزو یولدادی

ائلیمدن گولومدن آرالی درویش

درویش لر " ایندی کی اوغولوم غربت ده سن گل بیزه غلام اول!" دییه حیدربی سؤزونہ بئله دوام وئیر:

حیدر بئیم ایندی قادن آلیم من

آلیم آلیم شیرین جانہ سالینم من

ساخلاسان یانیندا غلام اولوم من

سونرا دییه رم من قضانی درویش

حیدر بی آتین جیلوونندان یاپیشپ اونلار ایله گنده رکن بیر یئره چاتیب قاپینی تیقفیلدا تدییلار. اوردا بیر مأمور کی وظیفه سینہ آشینا ایدی حیدر بی ایچری کنچیریپ یاتاق حاضرلادی. سحر کی اولور ایکی مأمور اونو آپارماقا گلیب دندیلر: " گنجہ کی درویش لرین یانینا گنتمہ لی بیگک." اونلار لا یولا دوشوبن گؤزونو آچانا گوردوشاہ ساراییندا دیر. شاہ عباسین گؤزلری بو جوانا ساتاشان کیمی ائله اونا محبت یئتیردی کی اونو غلام لارا رئیس ائله دی و آدینی قویدو " قوللار آغاسی حیدر بی." غلام لار پخالته باشلایب فیکیر قیلدییلار کی بیر تهر اونو آرادان گوتورسون لر و " بیرگون شاه دان ایجازہ آل اووا چیخاق " دندیلر. غلام حیدر ده شاهدان ایذین آلیب قیرخ غلام لا بیرلیکده چؤلہ چیخدییلار. غلام لار آل بیر اولوب اونو بیر داغا آپاردییلار کی اوردا شیکار آثاری اصلن اولمازدی. غلام حیدر آلینی یهرین قاشینا قویوب دوربون له اوزاق لارا باخاندا گوردو بیر جیران، بوینوندا قیزیل خالتا بئلینده مخمل چول اودانا یاییلیر. غلام حیدر قوللارا " جیرانی دؤوره له بین " دئییب کمند آلدہ آتی سالدی جیرانین دالی سینا. جیران بیر دایره باغلایب فیریلدادی و غلام لار اونا یول وئریب گؤتور لندی. غلام حیدر اؤزونو تاپانا گوردو قول لار قیلینجا آل آتیب حملہ اندیرلر.

اوندا ایدی کی غلام حیدر ین گؤزونو قان توتوب ایلدیریمین برقی کیمی آتین اوستوندن فیریلدایب آل آتیر شمشیرین قبضہ سینہ و غلام لارین هامیسینی خیار تک آرادان بؤلوب قورتولانی اولمور. گمی دریا دا غرق اولان کیمی فیکیر خیال آز قالیر اونو بوغا کی آتی سالیر

جيرانين دالينا باد صرصر كيمي گندير. گندير نه گندير! بو داغدان او داغا بو يالدان او چاتمايا بو داشدان او قايايا جيرانا چاتماغا جان آتير.

قضان جيرانا چاتماييب بير بولاق باشندا آتدان ائير . بولاقدان سو ايچيب آل اوزه صفا وئريک ده بير داشا تکیه وئير . آلايه کيمسه يه يامانليق گورسته سين اودا اوز احوالين دوشونه رکن بيله سيني يوخو آپارير . يوخودا گورور عالم واقعه بير شخص اونون قاباغيندا داينيب " نندن بئله غم دياسينا گرفتار اولوبسان ؟ اييت اوغلان بللر قاباغيندا سینه سینی سپر ائله ! " ديه غلام حيدرین کئچميشيندن سوروشوب دئير:

" قورخما آلايه كريم دی . بارماقلاريم آراسيندان بير باخ گور نه گورورسن ؟ " غلام حيدر بئله باخندا گوردو جيران ياييلير و چادير- چاديرا باغلانيب آرادا بير چهار فصل چادير واردی کی اؤنونده بير قيز داينيب ائله بيل اون دورد گئجه ليک آی ، آغيز بورون فينديق بويون ائله بيل باغداد دورناسی . ساچلار يمين يساردان داشيب بوی بسته کيرپيک خدنگ و بوخاق چنه نی قوجاقلایيب آزقالير ايتيرسين . " آغا سنه فيدا اولوم بو خانيم کيم لردن دی " ديه ائشيتدی :

" اوغول بو گوردويون کشمير شاهي جمشيد شاهين قیزی دی . آدی سوسنبر دی و زوروان اونو عم اوغلو سو احمد خانا نيشانلايب لار . آما آلايه بونو سنين آلنان يازيب دی و قیزی اصفهانا آپارارکن آتانی دا تاپاجاقسان . " غلام حيدر يوخودان ديكسه نيب گوردو کيمسه يوخ دی . آما اوره یی ائله گوببولدور کی گل گوره سن . آياغا قالخيب گه دی يه چيخارکن گوردو جيران ياييلير . آتی ساليب جيرانين دليجا اونا چاتارکن اوزونو بير آلاچيغين اؤنونده گوردو . جيران قان تر ايچينده چاديرا گيريب سوسنبرين دايه سی کی بير قاری ایدی بو تيقيلتی یا آييلير . چاديري قاغزاياندا گورور بير دلاور جوان دی کی آت اوستونده داينيبان آشيرمالاری حمایل لری سینه بند لری مدال لاری ائله پارلايرلار کی گوز ايستير اونلارا باخسين . گوردو اگر شاهزاده نين گوزو جوانا ساتاشسا بو گوزه ل ليک ، ملاحظ و ای ييت ليک گوزونو توتوب اوندان آل چکمه يه جک دی . باشلادی حيله ايشله مه يه و خانيمي

آیلیدیان دئدی: "دورباخ گۆر سئودی بین جیران قان تر ایچره نئجه چابالیر، آز قالیر باغری چاتلا سین. اونو قووالایان دا چادیردان ائشیک ده دایانیب."

شاهزاده یئریندن قالخیب چادیردان ائشی یه باخاندا فیکیر دریاسی اونو اؤزونده غرق ائدی. گۆردو همن اؤنجه یوخودا گۆردویو جوان دیر. یقین اونو بونا گۆستره ن بونودا اونا گۆستمیشدی. دایه قیزین حالینی گۆردوکده آند ایچدی اونلاری بیر-بیریندن اینجیدی بن بیر تهر اوغلانی باشدان ائله سین. قیز دایه یه امر ائله دی او بیزه قوناق دیر چاغیر ایچری یورقونلوغون آلسین کی دایه ترسینه "اگر آجسان یئمک وئره ک گئت اگر دینچی سن پول وئره ک گئت" دایه غلام حیدر آجیقلائیب دایه نین اوستونه هده لندی. قیز قدم - قدم گلیب چادیردان ائشی یه چیخارکن دئدی: "ندن اولدو بیزدن اینجیدین جوان؟ دئه گۆروم بورا گلیمک دن منظورون نذیر؟" غلام حیدر آتین اوستوندن اوزونو جمشید شاهین قیزی سوسنبره توتارکن بئله دئیر:

گۆزل لرین سروی نازی

یار سنی گۆرمه یه گلدیم

ساتما منه عشوہ نازی

بیر سلام وئرمه یه گلدیم

قیز گۆردو ای داد - بیداد بو منه یار دئدی. دؤندو دئدی: "ای جوان، دانیشدیقین سؤزون نه اولدوسونو آنلاییرسان؟ سن منی مگر هئچ تانی ییرسان هاردا قالا هله منه یار دایه سن؟" غلام حیدر "سنه نندن یاردئدی ییمی ایندی آنلادارام" دایه سؤزونه دوام وئردی:

یاتیب یوخودا گۆروبدی

مشک ابله زولفون هؤروبدی

مولام منه جان وئریب دی

یار سنی گۆرمه یه گلدیم

بو سۆزلە قیز یئنی دن یوخوسونو خاطرلاییب اونو ایمتحانا چکمک اوچون دئییر: "سنین مولان کیمدیر؟"

غلام حیدر دئییر:

مامان منه ائتمه یامان

دیوانین ائتسین خدان

منیم مولام شاه مردان

یارسنی گۆرمه یه گلدیم

قیز "اگر منی مولان سنه گۆستریب پس منیم آدیم ندیر؟" دیه غلام حیدر سۆزونو بئله قورتاریر:

آریسین داغلارین قاری

تۆکولسون چایلارا باری

ای سوسنبر حیدرین یاری

یارسنی گۆرمه یه گلدیم

سوسنبر دئییر: "ایندی کی بئله دیر بوردا بیر ساز - صؤحبت اوستادی وار آدی عاشیق خیدیر. گرک کی قباغ قارشى باغلاشاسیز. عاشیق خیدیرین جوابین وئره بیلدین اوندا اونو قوووب سنی ساخالایاجام اگر کی جواب وئره نمه دین اوندا بوینونو ویردیرمالی یام." عاشیق خیدیر کی حقیقت عاشیقی ایدی و ائله سۆزلری وارایدی کی ایشیق اوزو گۆرمه میشدی چاغیرلاییب بش تئلی سازی له باشلاییر غلام حیدر له باغلاشماغا.

عاشیق خیدیر دئییر:

بیر عرضیم وار سنه مسلمان اوغلو

نه گونده دونیانین طرحی تۆکولودو

کیم قویدو بناسین کیم سپدی دتین

کیم سوواردی سویون مرزی چکیلدی

غلام حیدر دئییر:

آل سۆزون جوابین آی عاشیق خیدیر

شنبه گونو دونیانین طرحی تۆکولدو

آدم صفی الله مؤمن جبرائیل

سویون سوواردی مرزی چکیلدی

عاشیق خیدیر دئییر:

کیم لر آتایا دانیشدی یالان

کیم ایدی قویودا داش اوسته قالان

اوکیم ایدی جمشیدی تختدن سالان

اوکیم حق سؤیله دی داره چکیلدی

قیز بوردا نیقایینی کج ائله ییب قاشلارینی غلام حیدره نازیک لندی کی اگر بو سۆزلرین

جوابین وئره بیلسن عؤمور بویو برابریق ها آییق اول! غلام حیدر دئدی:

یعقوب اولادلاری دانیشدی یالان

یوسف ایدی قویودا یالقیز قالان

علی ایدی جمشیدی تختدن سالان

حلاج حق سؤیله ییب داره چکیلدی

عاشیق خیدیر دئدی:

اوکیم دی عشقین اودونا دوشدی

یانیب آلولانیب اولدارا دوشدی

ننچه ایل عشقی نین دالیجا دوشدی

ندن اوتری سئی داله چکیلدی

غلام حیدر دئدی:

زلیخا دی عشق اودوندا آلیشدی

یانیب آلولاندى اودلارا دوشدى
 يئىدى ایل یوسفین دالیجا دوشدى
 اوندان اۆتری سینی داله چکیلدی
 عاشیق خیدیر سون سۆزونو او اومودلاکی غلام حیدری دولاشیقا سالیب باغلاشمانی قازانسین
 بئله دئییر:

خیدیر دییه ردوشمان دؤوره م آلییدی
 یاخام بیر جلاد آئینده قالیدی
 اوکیم دی عصاسین سویا سالییدی
 سالیبان بوکولدو نئچه چکیلدی
 غلام حیدر دئدی:

غلام حیدر بوردا گؤردو مولاسین
 موسی نیل رودینه چالدى عصاسین
 جمع ائتدی قوشونون جمله سپاهین
 خدامین امریله ایکی چکیلدی

غلام حیدرین بو یاریش دان باش اوجا چیخماسی سوسنبری اوقدَر سئویندیردی کی محبتی
 بیرایدی اولدی مین. عاشیق خیدیر چادیرینی بیغیشدیریب سازینی گؤتوروب گنتدیگ ده
 سوسنبر غلام حیدری چادیرا چاغیردی. آمما دایه کی سوسنبرین دئییک لی سی احمدخانین
 طرفیندن مأمور ایدی قیزی گؤز آلتینا آلیب گؤردک لرینی قلمه آلا، آل آیاق ائدیبتن تزلیک
 له چادیرین وسطیندن بیر پرده چکدی. غلام حیدر دئییردی قیز قولاق آسیردی قیز دئییردی
 غلام حیدر قولاق آسیردی و بو وضع ایله مشغول صحبت ایدیله تا شام واختی چاتارکن
 یتمک ایچمک گلیب دلشاد ایله غلام حیدر برابره آئله شدیلر. سحره جان دئییب
 دانیشماقلاری دایه نی نیگران ائله دی. نئيله سین نئيله مه سین اؤزونو قیزا یاخین لادیب دئدی
 "عم اوغلون احمد خانا بیر دفتر حاضر لاییب پیچیلتی لاریزاجان یازمیشام. اگر ایسته سن بو

دفتری احمدخانا وئرمه یم بوندان بئله هر نه دئییرم اونو ائله ! " قیزین کیپرک لری یاش ایچره گیزله نی بن دایه نین تاپشیریق لارینی سئوگیلیسی نه خطاب بئله دئییر:

سنی گؤرجک جوان سرافراز اولدوم

ایندی آلا گؤزلو دور ساللان یئری

حیا پرده سینی اوزومه سالدیم

ایندی آلا گؤزلو دور ساللان یئری

هر شهرده سولطان اولماز خان اولماز

هر اوغلان دا جوهر اولماز کان اولماز

دوز ایلقار سان مندن سنه جان اولماز

ایندی آلا گؤزلو دور ساللان یئری

باشی اوجا بو داغلارین قاری یام

یئنی یتیمیش باغچالارین باری یام

سوسنبرم احمدخانین یاری یام

ایندی آلا گؤزلو دور ساللان یئری

غلام حیدر کی ایشین نه اولدوسونو آنلامیشدی سوسنبری اینجیتمه دن دئدی: " بو سؤزلرله

گنده ری دئییلیم هازامان گؤیوم ایسته سه اوزامان گنده جه یم " دایه سوسنبره دئدی: " قیزیم

بیر آی چیخمیشدیق گزمه یه ایندی اولوب قیرخ گون . دستور وئر چادیر لاریغیشین کی

قشون چوخداندی وطن دن آرایلی دی . "

آتلی لار یوک لرین چاتیب قشون حرکته گلدیکده غلام حیدرین چادیرینا کیمسه دیمه دی .

قشون گئتدیک ده قیز ایله دایه ده آتارلارین اوستونده گئدیرلر آمما دایه دؤنوب عقرب کیمی

غلام حیدرە باخدیقدا سوسنبر دە نارین - نارین گۆزیاشلارین آلیر. داغین قیرناسیندان تازا

ایستیردیلر دۇنسون لر کی غلام حیدرین سسی قیزین قولاغینا دئیر:

ساللانیان یوز نازی نن گئده ن یار

یاواش یثری یار یثریشین قوربانی

سن خندان اولماسان گۆلر آچیلماز

طوطی کیمی دانیشیقین قوربانی

سوسنبر بو سۆزلری انئشیده رکن ائله ال آتیر یاسمن تئلره کی گوج دن آلی کۆکسونه

دولاشیب چارپازلار خیرتاخیرت قیریلیب سینه سی گۆرسه نیرو غلام حیدر بونو گۆردوکده

سۆزونه بئله دوام وئیر:

بولبول کیمی جانین اودلارا یاخان

یثری ییب یثری ییب گئری یه باخان

آچیلیب چارپازلار گۆرونور یاخان

کهلیک کیمی گولوشون قوربانی

غلام حیدر سوسنبرین او گئدیشینه ، باخیشینا ، آغلایشینا و دۇنوب گۆزدن ایتمه سینه دۆزه

نمه ییب قالخیر آیاغا قیچی قویور اوزه نگی یه قوش کیمی آتیلیر یهرین اوستونه و دایه بیردن

گۆرور غلام حیدر اودور گلیر.

سوسنبره آجیقلائیپ دئیر: " اونو ائله داداندیریسان کی ائله بیل پروری داواردی آرپایا

دادانیب . بو قره او قره لره بنزه مز . قولاق آس گۆرنه دئیره م سنده اونا دئه !"

سوسنبردئیر:

حیدرین حیدری قوللار آغاسی

ال چکک بو سودادن ال گۆتور مندن

اۆلدوررم سنی ، سنی کیم سایاسی

ال چکک بو سودادن ال گۆتور مندن

غلام حیدر دئییر:

دولانیم باشینا سوسنبر خانیم
 آل چکمه م یاخاندان یار دؤنمه م سندن
 سنه قوربان اولسون بو شیرین جانیم
 آل چکمه م سودادن ، قیز دؤنمه م سندن
 سوسنبر دئییر:

سودئییه نده سنه خلعت تیکه رم
 شربت دئییب الوان قانین ایچه رم
 بو شمشیر له سنس ایکی بیچه رم
 آل چکک بو سودادن آل گؤتور مندن
 غلام حیدر دئییر:

سیزین یئرده اوردک اولی قاز اولی
 بیزیم یئرده صؤحبت اولی ساز اولی
 گؤرمه میشم بیر قیز شمشیر باز اولی
 آل چکمه م یاخاندان یار دؤنمه م سندن
 سوسنبر دئییر:

سوسنبرم سؤزی تمام ائيله رم
 گیریب عشقین دیاسیندان بویلارام
 بیر شمشیر له سنی قوربان ائيله رم
 آل چکک بو سودادن آل گؤتور مندن
 غلام حیدر دئییر:

قیز، حیدری قویدون سن یانه یانه
 عشق آتشی جانان چکیر زبانه

ایشاللاہ قایتارام تتر اصفہانہ

آل چکمه م یاخاندان یار دؤنمه م سندن

سؤزلر کی تمامه یئیشدی دایه " تتر اول دایانما شمشیری چک کی اوزدن گئده ن دئیل " دایه قیز قاغزاندی پله ی رکابه قیلینجی بتلیندن چکه کی بیردن بیره نقابی دوشوبن غلام حیدر او گؤزه ل لیک اؤنونده اؤزوندن گتدی . سوسنبرده قیلینجی ائندیری بن غلام حیدرین باشیندان چالیب قان اونو آپارار کن اوزه نگی دن آسیلی قالدی .

دایه بو ایشه سئوینیب دئدی : " ایندی یه جان قلیم سندن اینجیک لی ایدی آمما بوندان بئله باشیمی دا کس سن حلال دی سنه . " قیزین کی قورخودان آزقالیردی باغری چاتلایا دایه یه دئدی : " ایندی کی بئله دیر قوی من قایدیم لاپ بیله سینی پارچالاییم . " قیز آتین باشینی دؤنده ریب باد صرصر کیمی اؤزونو یئیردی اوغلانین باشی اوستونه . گؤردو باشی بیر آز چوخورا دوشسه ده قان لخته له نیب آخمیر داها . سوسنبر غلام حیدری بولاغا ساری چکی بن اوز گوزونون قانینی سیلیب آلاولی اوره ک له آغلیا - آغلیا بئله اوخودو :

دوروم دولانیم باشینا

بو صحراده یاتان اوغلان

قان تۆکولوب گؤزقاشینا

الوان قانا باتان اوغلان

قاشلارین قورولو یایدی

اوزون بدیرلنمیش آیدی

کاش کی قولوم قورویاردی

وورمویایدیم جانان اوغلان

قوربانام قاشین تهرینه

اودسالدين جانين قصرينه

دورسان گل کشمير شهريه

ای خان اوغلان سولطان اوغلان

قیز گۆردو کی ائله بیل اوغلان آییلیب آمما اؤزونو نازا قویوب دینمه بیر و سون سؤزونو بئله
دندی :

سوسنبرم زاری زارام

بو حيله نندن خبردارام

یوزایل قالسا سنه یارام

قالخ آیباغه اوتان اوغلان

سوسنبر قولونو غلام حیدرین بوینونا سالارکن غلام حیدر ده اوزونو اونون اوزونه دایاییر.
سوسنبر دئییر: " منیم بیر عم اوغلوم وار احمد آدیندا. او مندن آل چکن دئییل. ایستیر سن اگر
منه چاتاسان، گنت شاه عباسدان کی منیم آتام جمشید شاهینان دوست دولار بیر کاغاذ گتیر
کی منی سنه وئره!" قیز غلام حیدر له وداع لاشارکن یولا دوشور کی اؤزونو دایه یه
یتتیرسین. غلام حیدر ده دایانمادان قالخیر آیاقا کی قایتسین اصفهانا. آیریلیق فیکری
سوسنبری ائله سینسیتیمیشدی کی نانه یارپاقی کیمی اسیردی و بئش یوز آتلی ساغ سولوندا
گئندی بن اوره ک نیسگیل لری سؤز اولوب دوداقلاریندان آخیردی:

اووچو گلدی بو داغلاری دولاندی

صیاد غافیل اولدی مارالی گئندی

بو چشمیم غمیندن چایلار بولاندی

اوخلادی باغیریمی یارالی گئندی

یاخچی اولار اوغلانلاردا قول آدی

چشمیم غمی دوستون یولون سولادی

اجل قوشو گۆیده قاناد بولادی
 اوخلادی باغیریمی یارالی گئتدی

بیلمه م نندن بو مکانی بکله دیم
 صیاد غافل اولدی مارالی گئتدی
 آهو کیمی داغی داشی سسله دیم
 اوخلادی باغیریمی یارالی گئتدی

شهلاهی نرگسه بنزه ر گۆزلی
 گول گولی طلادن شیرین سۆزلی
 یای تک قاشلاری آلا گۆزلی
 صبریمی آلاراق قراری گئتدی

سوسنبرم منده گلدیم ائلیمه
 حیرت قالدیم گولشانیمه گولومه
 ترلان دوشدو من نادانین آینه
 اوولادا بیلمه دیم اوچوشدو گئتدی

سوسنبر اوخویارکن بوینوندا کی قیزیل لاری قیرا - قیرا یوللارا تۆکوب نشان قویوردی .
 کشمیره آزجا قالاندا دستور وئردی چادیرلار قورولسون تا بیر آز دینجه لیش اولسون. آتلی
 لار دایانیان چادیر لار دوزولدو و سوسنبر چهار فصل آلاچیقیندا ائله شرکن گۆزونو یوللارا
 تیکدی .

بونلار بوردا یئمک ده ایچمک ده اولسون لار بیز گنده ک گۆره ک غلام حیدرین باشینا نه
 گلیر. غلام حیدری آت او قدر آتیر توتور کی باشی نین قانی دورماییر. گه دیک باشیندا آت

دان زویولده ییب یثره دوشور . گاه اؤزونہ گلیر گاه اؤزوندن گندیرو اؤز قضا قدرینی یادا سالیب اوره کک آغریسی له بو سؤزلری دئییر:

غربت ولایتده غربت ائللرده

خبر آلان یوخدور یارالی جانیم

حسنون دفترینده قالدین دیل لرده

بولبول تک گولوندن آرالی جانیم

آغانین آلیندن من ایچدیم باده

دار گونومده مولا یئتیش امداده

قباغیما چیخیب بیر نئچه جاده

بیلیمیره م هانسی نان وارالی جانیم

قول حیدرم نه مورده یم نه زنده

باغریم باشی چارلی چارپار دوپونده

قوجا بابام گؤرسه منی بو گونده

آغلار نییه دوشوب یارالی جانیم

غلام حیدرین سؤزلری قورتولاندا باشی اوستونده بیر درویش گؤرور کی اونون کیم اولدوغونو ، هاردان گلدی یینی هارا گئندی یینی و ندن یارالی اولدوغونو سوروشوب آغزی نین لعابیندان اونون باشینا چکیب یاراسینی ساغالدیر و قیزین دالیجا قایتماسینا امر وئیر . غلام حیدر اؤلکه دن اؤلکه یه ، داغدان داغا جاب دان جابا و یالدان یالا آت چاپارکن گؤزو ساتاشیر قیزین یول اوسته سپدی یی قیزیل جواهرلره . اونیشان لار لا گئنده رکن چاتیر بیر گدی یه کی آشاغایا باخاندا گؤرور به به چادیرلار دوزولوب و سوسنبرین آلاچیقی جلال شوکت ایله اونلارین آراسیندا اوزوک قاشی کیمی پاریلدا بیر . دؤزورکی قارانقولوق

قوووشسون تا گنجہ نن اؤزونو قیزا یئتیرسین . گنجہ دن بیر ساعات کئچن اؤزونو آلاچقا کی بیر لاله یانیب ایشیق سالیردی یئتیریب چادیرین آته یینی قوغزایاندا گؤرور کی دایه نن سوسنبر شیرین یوخودادیلار . جیبیدن نوشدارو چیخاریب دایه نین اوزونه پوفله رکن دایه هوشدان گنڈیب باشلایر قیزی آییلتماغا . قیز آییلیب غلام حیدری گؤردوکده ، ائله بیل دونیانی اونا وئریرلر . شفق آتینجا دئییب دانیشماقدان آل لری اولماییر . هاوا آز قالیردی ایشیقلانا کی وداع لاشارکن سوسنبر دئدی : " قیرخ گونه جان اوداغین باشیندا منی گؤزله . گله بیلدیم کی هئچ گلن مه دیم بیل کی دیدار قالدی قیامته . "

غلام حیدر گه دی یه ساری دؤنه رکن قیزدا دایه آییلدیقدا ، قشون لایر گه کشمیره ساری گنڈیر . اونلار کشمیره چاتارکن احمد خانین خبری اولوب بیر دسته آتلی ایله اونلارین پیشوازینا چیخیب سوسنبری اؤز سارایینا گؤتورور تا توی دویونو باشلایب سوسنبری گلین چیخارتسین . آمما قیزین اوره یی غلام حیدرین یانیندایدی و بیر جام زهرايله منتظر ایدی تا چیخیش یولو تاپیلماز سا زهری ایچیب جانینی قورتارا . بونا گؤره ده عم اوغلسو احمد خاندان قیرخ گون مهلت آلیر تا قیرخینجی گون گلین چیخسین . غلام حیدر ده بو طرفدن گونلری سایماقدا ایدی و اوتوز سگگیزینجی گون ایدی آمما هله قیز گلیب چیخمامیشدی . آرتیق دؤزه بیلمه ییب اوتوز دوققوزونجی گون اؤزونو کشمیره یئتیریر و گنجہ نن بیر قاپینی چالیب قوناق اولماق ایسته ییر . ائو ییبه سی کی بیر قاری ایدی قاپینی آچیر و غلام حیدر اونا بئله دئییر :

دولانیم باشینا ای پنهان ننه

نه دیبه رلر بو شهرین آدینا

سنی یئتیشه سن ایمانا کانا

نه دیبه رلر بو شهرین آدینا

قاری اونو گؤردوک ده سئوینجک دن آل قولونو ایتیریب اونو ایچری کئچیریر . گؤرور کئچمه لی جوان دئییل اؤزوده عاشیق دیر و اونو ندا کی عاشیق دان خوشو گلیر میش دئییر : "

ایندی کی سن غریب بیر جوان سان و بوردا کیمسه ن یوخذور گل منی آل ودونیا مالی نین دا فیکرینده اولما!" غلام حیدر سوسارکن دئدی قاری ننه بیر قولاق وئر گؤر نه دئییرم:

قاری ننه سن بیر آریق دوه سن

بئلین آیب یاواش - یاواش گلہ سن

سنین نه واختیندی اوغلان سئوه سن

نه دییه رلر بو شهرین آدینا

گوشوندا گوشواره بورنوندا تانه

قول حیدری او قویوب یانه یانه

اینشاللاه قایتارام تنز اصفهانه

نه دییه رلر بو شهرین آدینا

بو سؤزلری ائشیتدیک ده قاری دئدی تحویل آلدیم . سن او ایرانلی سان کی اوتوز دوققوز گون دور سوسنبر سنین عشقیندن زهر جامینی آله آلیب صاباحی گؤزله بیر کی اگر سنه چاتماز سا اؤزونو اؤلدورسون . غلام حیدر قیزیل گوموش له قاری نی آلدادیب اوندان یاردیم ایسته دی . قاری ننه " نه بین وارکی اونو گؤستمک له سنی تانی یا ؟ " دییه غلام حیدر اوزویونو اونا وئردی . قاری ننه آیاغا قالخیب اؤزونو سوسنبرین سارایینا یئتیردی . های سالدی کی اوتوز دوققوز گونده بیر ایش گؤره نمه ییب سیز ، قویون من گندیم کی بیللم اونو نه جور راضی ائلی یم . قاری ننه آیاغا قالخیب اؤزونو سوسنبرین اوتاقینا یئتیریب قاپی نین دالیندان سسلندی :

" جماعتی سرگردان ائله ییب چؤلرله سالماغین بس دئیل اؤزونده بوردان ائشی یه چیخمیرسان ، آچ قاپینی گؤر نه دئییره م !"

قیز اونو ندن دانیشدیقینی آنلار کن دئدی : " آچیق دانش گؤروم نه دئییرسن !" قاری ننه آلا قورا تئلرینی کی چوخو آغ ایدی آزی قارا ، دؤشونه چکرکن ساز کیمی دیلله نیدردی :

" بیر سؤزوم وار سنه سوسنبر خانیم

قیزیم سنین یارین بیزه گلیب دی
 سنه قوربان اولسون بو پنهان جانین
 قیزیم سنین یارین بیزه گلیب دی
 پنهان ننه بۇ سۆزلری دئدی کده قیز یاسمن تئل لرینی دسته - دسته ائلی ییب بو سۆزلری دئدی :

دولانیم باشینا ای پنهان ننه
 منیم یاریم نه واخت سیزه گلیب دی
 سنی یتیشه سن ایمانا کانا
 منیم یاریم نه واخت سیزه گلیب دی
 پنهان ننه بو سۆزه بئله جواب وئریر :
 قوربان اوللام باشیندا کی قاره یه
 طیب سن گل ملهم باغلا یاره یه
 گون کی باتدی مغرب گلدی آره یه
 قیزیم سنین یارین بیزه گلیب دی
 قیز دئیر: " اگر منیم یاریم سیزه گلیب دی اوندان بیر نیشان نه واریندی ؟ " قاری ننه قاپی نین
 آراسیندان اوزویو اونا گۆستره رکن قیز سوروشور:

یاخچی یئرده یاخچی یئتدین دادیمه
 حق یئتسین او جوانین دادینه
 نه دیهرلر او جوانین آدینه
 سؤیله گؤروم نه واخت سیزه گلیب دی
 قاری ننه دئیر قولاق آس عرض ائله ییم :
 پنهان دیه رقالم باشی قارالی
 هیوا کیمی گول رنگین ده سارالی
 ائلیندن گولوندن دوشوب آرالی

حیدر یارین گولوم بیزه گلیب دی

سوسنبر بو سۆزلری ائشیده رکن قاپینی اونون اوزونه آچیب سۆزلرینی بئله تمام لاییر:

سوسنبرم سۆزو تمام ائيله رم

گیریب عشقین دریاسیندان بویلام

جانیمی قوناغان قوربان ائيله رم

ایندی بیلدیم کی یاریم سیزه گلیب دی

سوسنبر قاری ننه نین اووجونا قیزیل باسیب چاره ایسته ییر. قاری ننه " چاره سینه باخاریق و

غلام حیدری آرواد پالتاریندا بورا یوللام " دئییر. بویاندان دا احمد خان لا دایه بو قرارا

گلیرلر کی دایه بیر تهر اؤزونو سوسنبره یئتیریب زهر جامینی اونون آلین دن آلیب یئرہ

تؤکسون. قاری ننه ده نه علاج ائله ییر غلام حیدر آرواد پالتاری گیرمه یه راضی اولماییر "

کیشی کیمی گندیب اونو قورتاراجام " دئییر. گنجہ کی اولور غلام حیدر آل ده کمندی

چین چین ائله ییب سوسنبرین ساراینیا یولا دوشور. قیرخ گون مهلت قورتولارکن گرک دی

کی سوسنبری صباح گلین چیخاردالار. غلام حیدر کمندین قلاب لارین دامایلیشدیریب

اؤزونو یوخاری چکمکک ده ایدی و دایه ده سوسنبره یالوار یاخاردا کی اونون اوره یینی بیر

تهر یوموشالتسین کی سوسنبر قاپینی اونون اوزونه آچدیقدا ، احمد خان اؤزونو آرواد لیاسیندا

اورا یئتیریب زهر جامینی وورور سیندیریر. قیز اؤزونو پنجره دن یئرہ آتماق ایسته ییر کی احمد

خان قویماییر و عم اوغلو دئییر عم قیزی جواب وئریر عم قیزی دئییر عم اوغلو جواب وئریر:

او واخت کی گنتمیشدین الوند داغینا

پس دایه دورز یازمیش ایمیش دفتری

لاله لر دوزوردون سول و ساغینا

سؤیله گؤروم دردی ورم نه ییندی

سوسنبر دئییر:

او واخت کی گنتمیشدیم الوند داغینا

چکدیجه ییم بیر جوانین دردی دی
 لاله لر دوزوردوم سول و ساغینا
 چکدیجه ییم بیر جوانین دردی دی
 احمد خان دئییر:

اوخودوغوم ایلف ایدی ب ایدی
 هر کیم سنه اؤز ایشینده ی ایدی
 او جوان بیلیرسن کیمین نه ایدی
 سؤیله گؤروم دردی ورم نه ییندی
 سوسنبر دئییر:

صیدقی نان چاغیررام خاصلارین خاصی
 سیلیندی گویومون قالمادی پاسی
 آدی حیدر اودور قوللار آغاسی
 چکدیجه ییم بیر جوانین دردی دی
 احمد خان دئییر:

احمد خانام یوللارینی بوساییم
 سؤیله سؤزون منده قولاق آساییم
 ایذین آلیب اونو شان — شان کساییم
 سؤیله گؤروم دردی ورم نه ییندی
 سوسنبر دئییر:

صیدقی نان چاغیررام یاشاه مردان
 هنج کس اولماز درگاهیندان به گومان
 سوسنبرم اولدوم حیدره قوربان
 چکدیجه ییم غلام حیدر دردی دی

غلام حیدر کی بو سؤزلری ائشیدیردی داها صبری قالمادی و قورخمادان کمندی نن زویولده ییب قیزین پنجره سیندن ایچری گیردی . احمد خانی گؤردوکده آل آتدی قیلینجا آما پشمان اولوب آل ساخلادی.

جنگک پالتارلارین سویونوب اونا " سنین سیلاحسیز اولدوغون اوچون گوله شه جه بیگک ! اگر سن بیخدین قیز سنین اولسون آما اگر من بیخسام سنی اولوروب اونو آپاراجام " دئدی . باش باشا دؤش دؤشه و جیناغ جیناغا باشلادیلار گولش مه یه . غلام حیدر بیر توو آلیب چکیلدی دالا و احمدخانی آرخاسی اوسته وردی یثره و سرعت له چرخ ویریب دیزین باسدی احمد خانین سینه سینه . خنجرله باشینی بدن دن آیرماق ایسته ییردی کی اونون یالوار یاخاری آل قولونو سوسدالیدی اؤلدورمک دن واز کئچدی . احمد خانین آل قولونو باغلارکن سوسنبری گؤتورب کمد ایله یثره ائیب پنهان نه نین ائوبنه گنديرلر . اورایا چاتماق همین آتین دسته جیلوووندان یاپیشیب قیچی آتیر حلقه ی رکابا و خانه ی زین ده قرار تاپاندان سونرا قیزی دا ترکینه آلیب کشمیر دروازه سیندن ائشی یه چیخیر . آما قیز بیلمه سین دیه آتی جین توزاناغینا سالیب کشمیرین دؤوره سینی اوچ دؤرد بوروق دولانیرتا شفق اتسین و اگر سوسنبرین دالیجا گلن اولسا اونلارلا دؤیوشوب باش اوچالیق لا سئوگیلی سینی اصفهانا آپارسین . سحر کی ایشیقلا نیر قیز گؤرور کشمیرین داغلاریندادیلار و ایندی دیر کی احمد خان لار قارداشلاری قشون لا گلیب چیخالار . سوسنبر " به نیبه گتتمیریگک " دیه رکن غلام حیدر " گنجه نی آزمیشیق و بدنیم آزقالیرتؤکوله . سنی تاپدیقدائله بیل سوت گؤلونده یم و هئچ بیر زادا تله سمیرم . بیر آز دینجه لک سونرا دوشه ک یولا . " غلام حیدر له سوسنبر آتدان یثره ائیب باشلادی لار نامازا . ایندی ائشیدین احمد خاندان کی هاننان گنژدن آل قولونو اچیب جمشید شاها خبر آپاریر کی ایران شاهی قیرخ نفر پهلوان باشینی ، سوسنبری قاقچیرماق اوچون یوللامیشدی کی گنجه نن اونو ائودن چیخاریب لار . قیزین آتاسی غضب له نرکن دستور وئریر قشون حاضرلانسین کی آزدان آز اؤله جک چوخدان چوخ . ایش اورا یئتیریب کی دوست دوستا قلبه داشی یئدیر دیر . قشون کی آماده اولوب حرکت کئچدی ، سوسنبر گؤردو

کی آدم - آدم اوسته قالانیب همین دی کی چاتالار . گۆزلریندن پیر- پیر یاش تۆکه رکن بو
سۆزلرله غلام حیدری آییتماق ایسته دی :

قشون گلیب صف - صف اولدی

علاج ائيله غلام حیدر

یاندی باغیریم کباب اولدی

علاج ائيله غلام حیدر

بو گۆرسه نن داغ و داشدی

قشون گلدی حددن آشدی

گلن لر یئددی قارداشدی

علاج ائيله غلام حیدر

سوسنبرم بریان اولدوم

سینه مدن زرنشان اولدوم

ائل ایچینه آد- سان اولدوم

علاج ائيله غلام حیدر

غلام حیدر کی گۆزون آچدی ، گۆردو سوسنبرین گۆزلرینده یاش مینجیق لانیان نگران -

نگران اونا باخیر و سئوگی سینه دلدارلیق وئرمک له ، اونا بئله دئدی :

آلا گۆزلو سوسنبر

ایندی گۆر نه ائيله رم

احمد خانین باشینا

دونیانی دار ائيله رم

آتی گتیره م جولانه

سیخیلام شاه مردانه

ایندی گیره م بو میدانه

گۆرنه قیامت ائيله رم

دولانديرام داغی داشی

سن تۆكمه گۆزوندن یاشی

حیدرم یئددی قارداشی

یقین تار و مار ائيله رم

غلام حیدر دوربونو اؤز بونونندان آچیب قیزا وئردیک ده ، آت اوستونده گه دیک ده ائله بیر ایلان بوروغو سالیب نعره تپدی کی سرعت له میدانا چاتیب حریف گۆزله دی . جمشید شاه ، احمد خانمی میدانا یوللایب اونلارین باش – باشا ووروشمالارین ایسته دی . احمد خان لار غلام حیدر پولاد چکمه لر آیاقدا ، توخونما زره لر بدنده ، عمود ، قالخان ، قیلینج ، تبرزین ، اوخ ، یای ، نیزه و خدنگک آل ده قان تر ایچره دؤیوشوبن واخت او واخت اولدی کی قیلینج لار گۆی ده ایلدیریم کیمی شاخارکن ، احمد خانین باشی قیژیلتی لابدن دن آیریلیب گۆیده فیرلانندی . احمد خان دان کیچیک قارداش اوزون توتدو میدان جنگه و جوت تپی یینی یثره ووروب آتا سوار اولدی . آما غلام حیدر اونو ائله اوخ ایله یامادی کی سانکی کباب ایدی شیشه تاخمیشدین . یئددی قارداشین هامیسی غلام حیدرین آئینده هلاک اولدوقدان سونرا نوبت چاتدی جمشید شاها . جمشید شاه قشونا خطاب دئدی : " اگر منه احترام ائله دی ایشیز اولماسین! آما گۆردوز یومولور ماجال وئرمه یین ! " غلام حیدر کی گتمیشدی قیزی گۆرسون ، گۆردو ایچین – ایچین آغلا بیر . دئدی : " نییه آغلا بیرسان ؟ " جنگه گنده ندن بیرری اؤله ر بیرری قالار ، دای آغلاماق ندی ؟ " سوسنبر دئدی : " آخی بو منیم آتام دیر گلیب میدانا! " غلام حیدر " قورخما گۆره ک نه اولور " دییه اؤزونو میدانا یئتیردی .

جنگ اسباب لارین بیر- بیر سویونوب شاهین آیاقلارینی اؤپمک اوچون تورپاقا دوشدی . جمشید شاهین اوندان خوشو گلیب " سن او قیرخ پهلوان دان هانسی سان ؟ " دییه غلام حیدر جوای وئردی : " من دن باشقا کیمسه یوخدور . سوسنبری سئودی ییم اوچون جانیم دان قورخماییب تکک باشینا اونو آپارماقا گلدیم . " جمشید شاه قیزی نی گؤرمک ایسته رکن غلام حیدر سوسنبرین دالیجا گتندی . جمشید شاه ، سوسنبری گؤرجکک اونو باغرینا باسیب گؤزلری دولوخساندی :

هنچ زاد ایسته میرم چرخ فلک دن

بو دونیاده بیر یانانین اولایدی

آجیب اوره ک سؤزون خرمن ائده ردیم

سؤزلریمی بیر قانانیم اولایدی

نه وارا دیلخوشام نه ده کی مالا

نه ثروته نه مکانه نه پولا

اوگونده کی دوشورم یامان حالا

باش اوسته بیر اغلایانیم اولایدی

نه گنجه م خوش کنچیر نه گوندوزوم

نه قلیم آچیلیر نه گولور اوزوم

نه صبریم وار نه طاقتم نه دؤزوم

جانا یانان بیر جانانیم اولایدی

جمشیدم کنچیر تدیم عؤمرون چوخون

چوخ چکدیم دونیانین وارلیقین یوخون

ایکیم اوچ اولاندا اوزاقیم یاخین

الریمدن یایشانیم اولایدی

جمشید شاه سۆزونو قورتارارکن ائل اوبانی آغلایشدا گۆروب سوسنبر ایله غلام حیدرین گۆزلریندن اؤپدو و غلام حیدره " اوغول قال کشمیرده هرنه واریم دی سنین اولسون " دئدی . غلام حیدر قضا - قدریندن و هاردان گلیب هارا گئتدی ییندن صحبت آچیب دئیدی : " اوره ییمده بیر آرزو وار . گندیره م اصفهانا سونرا اینشالله قایداجاغام . " جمشید شاه ، غلام حیدرله سوسنبری آل آله وئریب اونلارلا وداع لاشدی . غلام حیدر ده سوسنبری آتین ترکینه چکیب باش آلدی اصفهانا ساری .

گونده بیر منزل طی منازل منزل به منزل گتدیلهر تاکی اصفهانا چاتدیلهر . غلام حیدر فیکیرلشدی " سوسنبری هارا آپاریم آپارماییم " فیکرینه ویردی کی دربار باغینا گتدیلهر اوردا باشینا گلنی گۆزله سین .

باغ نه باغ دوز بهشتین اؤزو . آغاجلار یام یاشیل گول چیچک لر هورولموش لاپ جنتین گۆزو . غلام حیدر شوقا گلیب اوره کک جوشغونلوغونو سازلا سۆزله سئوگی سینه آنلاتدی :

هانسی باغین باغبانی سان گولوسن
قیز دردیندن من اؤلوره م بولورسن
یار عشقیندن من آغلیرام گولورسن
اولدوم بیتدیم اریدیم کول اولدوم دای
قیز سنین عشقیندن بایلدیم ای وای

دیاربکرین اطرافیندا باغلار وار

گولمه میش بو سینه مده داغلار وار
سن گندیرسن منیم باشقا کیمیم وار
اولدوم بیتدیم اریدیم کول اولدوم دای

قیز سنین عشقیندن بایلدیم ای وای

دیاربکرین باغلاریندا اوزوم وار

سن بیلیرسن منیم سنده گوزوم وار

گندن گنتمه سنه باشقا سوزوم وار

اولدوم بیتدیم اریدیم کول اولدوم دای

قیز سنین عشقیندن بایلدیم ای وای

عشق آتشی ایکی شوگیلی نی اؤز آلولاری ایچره آلمیشدی و هر یاندان خبر سیز ، گولشان باغیندا قدم ووروردولار کی بیردن بیره باغبانین گؤزو اونلارا ساتاشدی . یوگوردو اونلاری هده له سین کی گوردو غلام حیدردی . آخی بو غلام هم باغبان ایدی هم طلخک . سارای دا ائکنجه لره قاتیلیب اویون چیخارتماقلا شاه و اونون آداملارینی گولدوره ردی . غلام حیدری ده یاخشی تانی ییردی . غلام حیدر اونو چاغیریب دئدی : " دربارا گت و منیم سلامیمی قبله ی عالمه یئتیریب دئه گینه قوللر آغاسی حیدر بی حضورونوزا کلمه یه اذن ایسته ییر . " غلام دربارا وارد اولوب شاه عباسین برابرینده احترام ائله دی : " قوربان عرضیم وار ! قوللر آغاسی حیدر بی بهشت دن قایدیب دی . بیر حوری ده اوزونن گتیریب کی گولشان باغیندا گزمک ده دی ! " شاه عباس اونون طلخک - طلخک دانیشیقیندا گولو مسه نرکن اونلارین توتوقلانماسینا امر ائله دی . سوسنبری سارای دا ساخلایب غلام حیدری جلاد لارا تاپشیردیلار . شاه عباس دئدی : " سن بیه بیلیردین دولت دوشانی آرابانان توتار ؟ دئه گوروم بو مودتی هاردایدین ؟ گتیردی بین او قیز کیمدیر ؟ " غلام حیدرین گؤزلی دولای - دولای دئدی عرضیم وار قوربان :

بیر عرضیم وار منیم قبله ی عالم

شاهیم منی درده سالان بیر قیزدی

سنین بحثین دوشوب کل عالمه

شاهیم منی درده سالان بیر قیزدی

گۆزل دئسه ن گۆزل لرین گۆزودی
 باخیش اوره ک کبابی نین کۆزودی
 خبر آلسان بیر کیرالین قیزی دی
 شاهیم منی درده سالان بیر قیزدی

قول حیدری سن سالما یانار اودا
 شاهلارشاھی اؤزو وئریب دیر بوتا
 من سنه قول اولدوم سن منه آتا
 شاهیم منی درده سالان بیر قیزدی
 شاه فیکیر لش دی کی "ایش دی قضا دی منیم دوستلاریمین قیزلاریندان اولار" و دستور
 وئردی قیزی گنیرسین لر گؤرسون کیم لردن دی . سوسنبر ، غلام حیدرین احوالین دان
 پریشان اولوب ، شاھی گورجک ال آتدی یاسمن تئل لره و آغلایا - آغلایا بئله دئدی :

بیر عرضیم وار منیم ایران شاهینا
 رحمین گل سین اوره ییمین آهینا
 گدادا اولسا یوخسول دا اولسا
 شاهیم اؤزوم سئویب بیر جوانه گل میشم

سحر- سحر چیخان دان اولدوزویام
 عاشیق لرین صحبتی یم سازی سام
 خبر آلسان جمشید شاهین قیزی یام
 اؤزوم سئویب بیر جوانه گل میشم

اوولار بول اولادونینانی توتا
 کامیل اووچو گرک بره ده یاتا
 من سنه قیز اولدم سن منه آتا
 اؤزوم سئویب بیر جوانه گلیمیشم

شاه کی بیلدی سوسنبر ، جمشید شاهین قیزی دیر سارای اهلینه امر ائله دی آل لریندن گلن
 حورمتی اسیرگه مه سین لر و آلاله وئردیخانا دئدی : " اونلارین عشقینی امتحانا چکمک
 اوچون دار آغاجینی قوردور و اوغلانا دئه گینه قیزدان آل چکسه اونو باغیشلا یا جاییق ."
 آلاله وئردیخان غلام حیدره " گؤرورسن اؤلومون یاخین دیر ، گل سنی قورتاریم . سن قیزدان
 آل چک من سنی آزاد ائلی ییم " دئییه رکن غلام حیدر باغلی قوللاریله دولوخسانان گؤزلرله
 گؤره ک نه دئدی :

چکی لین دالی جلاد لار
 من بو میدان دان قاچمارام
 منه مولام قاناد وئرسه
 نامرد دئییلیم اوچمارام

ائندیم گلدیم داغی دوزدن
 اؤلسه م دؤنمه م آلا گؤزدن
 العطش یانسام سوسوزدان
 اجل باده سین ایچمه رم

پای آلمیشام ارئلردن
 او داماد پیغمبردن

قول حیدرم سوسنبردن

اؤلدورسه لرده کئچمه رم

آللاه وئردیخان وزیر شاه عباسین حضورونا چاتیب احوالاتی سؤیله یه رک اونلارین حقیقی عشق لرینه و بیر-بیر لرینه باغلی لیق لارین آنلاتدی . شاه عباس رخصت وئریب وزیرینی یوللادی کی " گئت گؤر آخی اصلن بو کیملردن دی ؟ هارادان گلیب ، هاراگئدیر، نییه گلیب ؟ " وزیر کی بونلاری سوروشدو غلام حیدر جوابدا بئله دئدی :

نه مدت دی یاد ائللرده

یالقوز گزیره م سربه سر

ای آهویا ضامین اولان

اؤزون ائيله نظر یاره

بیردرده اولدوم مبتلا

یوخدو بیرى چاره قیلا

ای حسین شاه کربلا

سن سیز کی ساغالماز یاره

سینه دن چکه رم آهی

کمک اول شاهلارین شاهى

ای نجفین پادشاهی

سن سیز کی ساغالماز یاره

وزیرین اوره یی دؤزه نمه ییب آغلايه - آغلايا شاه عباسین برابرینده احترام ایله دایانیب دئدی : " صیدقینی ائله یثره باغلادی کی اوره ک ده تاییم قالمادی " شاه عباس غلام حیدری حضورونا گتیر تدیریب اونون اصلی کؤکون دن خبر آلاق گؤره ک غلام حیدر نه دئیر:

جنون تک منی چؤلره
 سالیب دیر جانانیم منیم
 پروانه تک عشق اودوندان
 یانیر شیرین جانیم منیم

گوزو یولدا قالب آنام
 آزقالیر اود توتام یانام
 منی بوردا گورسه آنام
 قویماز آخا قانیم منیم

عباس دی آتامین آدی
 شاه مردان دی امدادی
 هئچ بیلیمه م او هاردادی
 قادیر سبحانیم منیم

علی داماد پیغمبر
 هر مکاندا منه رهبر
 آدیم دیر غلام حیدر
 اورمودور مکانیم منیم

بو سؤزلری ائشیده رکن شاه ائله بیل یاتمیشدی آییلدی . اوغلانین محبتی ائله اونون گویلوئه
 یول آچدی کی ایلدیریم کیمی یئریندن قالخیب یاپیشدی غلام حیدردن کی : " دئه گوروم
 داهانه دئیرسن ! " غلام حیدر اوره کله نرکن سوزونو بئله باشلادی :

بیر عرضیم وار قبله یِ عالم

منیم بوردا سیزدن غیره نه بیم وار
 سنین بحثین دوشوب کل عالمه
 منیم بوردا سیزدن غیره نه بیم وار

وطنیم اورمودور یثیریم شلمه کان
 آنامین آتاسی بیر پیرانیم واردی
 صیدقینان چاگیرام یا شاه مردان
 هئچ کس اولماز درگاهیندان به گومان

شاه عباسین گوزو اونون گوزونه ساتاشاندا ، کنچمیش لرین خاطیره سی ائله بیل یای دان
 قورتولموش بیر اوخ ایدی کی دامارلارینا دیب قانینا قاتیشدی .آللاه وئردیخان قباغا گلیب
 غلام حیدرین ساغ قولونو چیرمالارکن ، بازوبند نمایان اولدو . شاه اوزوندن گئتدی و آلاه
 وئردیخان دئدی : " اوغلویم آتان ائله شاه عباس ایمیش . " آتا بالا اوزلرینه گلجکک، دانیشاه –
 دانیشا دوردولار ، ساریلا – ساریلا آغلادیلار ، گوله- گوله ائله شدیلر و شاه دئدی " آز
 قالمیشدی ناجاغی اؤ قیچیم دان وورام ، هله دئه گوروم آنان نجه دیر!" غلام حیدرین دردلری
 دریا اولوب سؤز اوره بینده بئله چاغلادی :

آنامین گوزلری تۆکور
 گئجه گوندوز قیزیل قانی
 چاگیرام امداده هر دم
 آغام ناطق قرآنی

فرقتیندن قوجالییدی
 آهی عرشه اوجالیب دی
 غم لر اوندان باج آلییدی

غم ايچينده يانير جاني

آنام باخير ساغ سولونا
گۆزتيكيب دير اوزاوغلونا
باغلايب ساغ قولوما
سن وئردى يين زرينشاني

حيدرم تايديم آنامى
گئديب گتيره م آنامى
بوردا توتاخ توى بايرامى
شاد ائيله ياخ بو دونياني

شاه عباس قولونو غلام حيدر يين بونونا ساليب گليني سوسنبرى يانينا چاغيريب آليندان اوپدو .
دئدى : " اوغول قشون - لشكري گؤتوروب عزت جلال ايله گئت آنانى گتير تاهم من شاد
اولوم هم سن . سيزلر گلينجه ، جمشيد شاه خبير وئره ك اودا گلسين !"
غلام حيدر قاباقدان بير قاصيد يوللايب آناسينا خبر وئره ركن اوزوده قشون - لشكرله يولا
دوشدو .

ائل طايفا ايله آنا باباسى پئشوازا چيخيپ گؤردولر كي آتلى لارين باشى آچيلاركن او دور
غلام حيدر باشدا گلير . آناسى نين آل آياقينا دوشمك اوچون آندان يئره ائتيب آنا بالا بير
بيرلرينه ساريليب آغلاشديلار . غلام حيدر سازى باغرينا چكر كن قضا قدريني آناسينا بئله
دئدى :

دولانيم باشينا مهربان آنا
چوخ دولانيب اصفهاني تاپميشام
حق آجان قاييني باغلاماق اولماز

ادب ارکان دین ایمانی تا پمیشام

حیدر نیم هئی چا غیررام مولانی

آخر تا پیب آتام شاه ایرانی

آپاررام گوره رسن سن اصفهانی

آتام عباس قهرمانی تا پمیشام

غلام حیدر له آناسی اصفهانا چاتاندا گوردولر چال چا غیر عالمی بورویه رکن شهر اهلی
اونلارین پشوازینا چیخیب ائل اوبا بایرام توتوبدی . سوسنبرین گوزل لی یی له غلام حیدرین
ای بیت لی یی دیل لر ازبری اولارکن توی – دو یون دن اصفهان گومبولداییر . جمشید شاه
ایله شاه عباس دا بو توی دان مسعود اولوب سوسنبر ایله غلام حیدری آل آله وئریرلر . گون لر
خوش عؤمور اوزون !

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.